

## چرا برخی پیشنهادها هنوز نتوانسته‌اند مثال‌های نقض گتیه (وار) را برطرف کنند؟

مهدی سلیمانی خورموجی<sup>۱</sup>، علی فتح طاهری<sup>۲</sup>، سید مسعود سیف<sup>۳</sup>

چکیده: بسیاری از معرفت‌شناسان اذعان دارند که اهمیت مثال‌های نقض گتیه در آشکارسازی معضلی است که هنگام تحلیل مفهومی معرفت با آن مواجه می‌شویم. آنان معتقدند ریشه این معضل به نحوه ارزیابی مان از شهودهای متعارفی برمی‌گردد که برای تحلیل مفهومی به‌کار می‌آیند. در این مقاله، به واکاوی شهودهای متعارفی می‌پردازیم که، بیش از طبیعت معرفت، ناظر به مشخصه اسنادی معرفت در زبان روزمره‌اند و ظاهراً به کمکشان می‌توان راهی برای برطرف کردن مثال‌های نقض گتیه و موارد مشابهی یافت که امروزه به مثال‌های نقض گتیه‌وار مشهورند. مقاله شامل دو بخش اصلی است. نخست، به سراغ سه پیشنهاد خواهیم رفت که، به ترتیب، منجر به حذف شرط توجیه، صدق و باور می‌شوند. زیرا به نظر می‌رسد حذف یکی از شروط سنتی معرفت می‌تواند تحلیل مفهومی معرفت را از گزند مثال‌های نقض گتیه (وار) مصون نگه‌دارد. در بخش دوم، نشان خواهیم داد که چرا این سه پیشنهاد – موارد مشابه – هنوز نتوانسته‌اند مثال‌های نقض گتیه (وار) را برطرف کنند. از نظر ما، سه ایراد عمده بر آنها وارد است: (۱) همه مصادیق معرفت را شامل نمی‌شوند؛ (۲) برخی استدلال‌های به‌کاررفته در آنها منتج نیست؛ (۳) یا متضمن سوءفهم‌هایی درباره طبیعت زبان روزمره و عملکرد واژگان در آن‌اند یا، به‌لحاظ روشی، دارای تکیه‌گاه و تبعاتی مناقشه‌برانگیزند. با آنکه دامنه نفوذ ایرادهای (۱) و (۲) به پیشنهادهایی طرح‌شده در این مقاله محدود است، ولی معتقدیم ایراد (۳) می‌تواند پا را فراتر نهد و حتی شامل پیشنهادهایی شود که این بار با تکیه بر شهودهای متعارف‌مان درباره طبیعت معرفت قصد دارند راهی برای برطرف کردن مثال‌های نقض گتیه (وار) بکشایند.

**کلمات کلیدی:** مثال‌های نقض گتیه (وار)، تعریف سه‌جزئی معرفت، باور، صدق، توجیه، شهودهای متعارف، فلسفه زبان روزمره، فلسفه آزمایش محور

## Clarifying why some proposals have not yet been able to remove Gettier (Gettier-type) counterexamples

Mahdi Soleimani Khormouji, Ali Fath Taheri, Seed Masoud Sayf

**Abstract:** Many epistemologists acknowledge that the importance of Gettier's counterexamples is in revealing the problem we encounter when analyzing the concept of knowledge. As they assert, the root of the problem lies in the way we evaluate our intuitions used for conceptual analysis. We, here, are to look into those intuitions which, more than the nature of knowledge, are related to knowledge attribution in ordinary language. It seems likely that they help us find out a way to remove Gettier's counterexamples or other similar cases known today as Gettier-type counterexamples. The article consists of two main parts. First, we will explain three proposals that result in taking away the condition of justification, truth and belief, respectively. Taking away one of the traditional conditions of knowledge can be a possible way to protect the conceptual analysis of knowledge from Gettier (Gettier-type) counterexamples. In the second part, we will clarify why these three proposals, and similar ones, have not yet been able to remove Gettier (Gettier-type) counterexamples. We believe that they have three main flaws. (1) Not all possible cases of knowledge are covered. (2) Some arguments are not conclusive. (3) They either involve some misunderstandings about the nature of ordinary language and the way its words work, or, from a methodological viewpoint, are ill-founded and have controversial consequences. Although the first and second flaws are limited to those proposals criticized in this article, we believe that the third one can go even further and include those proposals that pave the way to remove Gettier (Gettier-type) counterexamples by relying on our intuitions about the nature of knowledge.

**Keywords:** Gettier (Gettier-type) Counterexamples, Tripartite Definition of Knowledge, Belief, Truth, Justification, Intuitions, Ordinary Language Philosophy, Experimental Philosophy

## مقدمه

تا پیش از انتشار مقاله مشهور گتیه در سال ۱۹۶۳، غالب معرفت‌شناسان در این باره به توافق رسیده بودند که وقتی فرد می‌گوید «می‌دانم که P»،<sup>۱</sup> هم‌زمان، به سه شرط متصل به هم لازم و کافی «باور، صدق و توجیه» اشاره می‌کند. به همین دلیل، نزد آنان، به‌طور سنتی، معرفت به‌صورت «باور صادقِ موجه» تعریف می‌شد.<sup>۲</sup> اهمیت این تعریف سه‌جزئی نیز به سازگاری‌اش با شهود متعارفان در باب معرفت برمی‌گردد. اگر فردی دارای یک باور کاذب یا یک باور صادقِ ناموجه (نامعقول) باشد حتی اگر آن باور به هر دلیلی به‌کار آید- به احتمال زیاد، شهود متعارفان آن را از مصادیق معرفت کنار خواهد گذاشت (یا به‌نحو شهودی، از اسناد معرفت به آن فرد اجتناب خواهیم کرد). با این حال، گتیه، با ارائه دو مثال نقض، شهود متعارفان در این باره را به چالش کشید و مدعی شد که این تعریف سه‌جزئی بسنده نیست.<sup>۳</sup> تا جایی که اطلاع داریم، حدود ۲۵ سال پیش، ترجمه فارسی مقاله گتیه منتشر شده است.<sup>۴</sup> به همین دلیل، به‌جای تکرار ترجمه فارسی مثال‌های نقض گتیه، با همان الگو، دو مثال نقض مشابه طراحی کرده‌ایم.

**مثال اول.** تصور کنید مهدی و محسن، هر دو، به‌تازگی برای مصاحبه به یک شرکت دعوت شده‌اند. ولی پس از مصاحبه، رئیس شرکت به مهدی اطمینان می‌دهد که آنان نهایتاً محسن را استخدام خواهند کرد. افزون بر این، فرض کنید مهدی در برخورد اولیه‌اش با محسن دیده که سر آستینِ کتِ او خاکی شده است. اکنون مهدی باور دارد که

(p) محسن در آن شرکت استخدام خواهد شد و سر آستینِ کتِ او خاکی شده است.

مهدی از p نتیجه می‌گیرد که

(q) آنکه سر آستینِ کتش خاکی شده است در آن شرکت استخدام خواهد شد.

باور مهدی به p متکی بر مشاهدات خودش و اطمینانی است که رئیس شرکت به او داده است. بنابراین، او موجه است باور کند که p صادق است. از آنجاکه q نیز به‌نحو معقول از p استنتاج شده، پس او موجه است به صدقِ q نیز باور داشته باشد. حال، فرض کنید که q صادق نیز باشد اما نه به آن صورتی که مهدی می‌پندارد. مثلاً فرض کنید، بی‌آنکه او بداند، شرکت نهایتاً متقاعد شده است مهدی

۱. در اینجا، منظور معرفت گزاره‌ای (propositional knowledge) است، مانند اینکه فرد اظهار کند: «می‌دانم که گورخر ابرانی در خطر انقراض است».

۲. نک. Moser 2010: 771.

۳. نک. Gettier 1963: 121-3. البته ناگفته نماند که، پیش از گتیه، برتراند راسل نیز در سال ۱۹۴۸، در صفحات ۱۳۹-۱۴۲ از کتاب زیر، با ارائه مثال‌هایی مشابه، بر ابهام نهفته در تعریف سنتی معرفت تأکید کرده است؛ نک.

Russell, B., *Human Knowledge: Its Scope and Limits*, Routledge Classics, 1948/2009.

۴. نک. گتیه، ادموند، «آیا معرفت، باور صادق موجه است؟»، ترجمه شاپور اعتماد، فصلنامه ارغنون، شماره ۷ و ۸، صص. ۳۲۳-۳۷۴، ۱۳۷۴.

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

و نه محسن - را استخدام کند. هم‌چنین بر حسب تصادف - بی‌آنکه مهدی متوجه باشد - سر آستین کتِ او نیز خاکی شده باشد. در این وضعیت، اگر چه  $p$  کاذب است ولی  $q$  هم‌چنان صادق است. با این اوصاف، مهدی به صدقِ  $q$  باور دارد؛  $q$  صادق است و او نیز موجه است باور کند که  $q$  صادق است. پس، طبق تعریف سه‌جزئی معرفت، باید بپذیریم مهدی می‌داند که  $q$ . با این‌همه، آشکار است که مهدی نمی‌داند که  $q$ . زیرا از یک سو، با آنکه صدقِ  $q$  به علت خاکی بودن سر آستین کتِ خودش است، ولی او نمی‌داند سر آستین کتش خاکی شده است. از سوی دیگر، باور مهدی به صدقِ  $q$  ناشی از دیدنِ خاکی بودنِ سر آستینِ کتِ محسن و این باورِ اشتباه خودش بوده است که محسن همان کسی است که نهایتاً در آن مؤسسه استخدام خواهد شد.

**مثال دوم.** تصور کنید مهدی قرائن قانع‌کننده‌ای دارد در این باره که

( $r$ ) محسن یک لپ‌تاپِ اپل دارد.

به‌طورِ مثال، تا جایی که مهدی به یاد دارد، محسن همیشه یک لپ‌تاپِ اپل داشته و امروز نیز او را مشغول تایپ کردن با یک لپ‌تاپِ اپل دیده است. افزون بر این، فرض کنید که مهدی دوست دیگری نیز به نام مرتضی دارد ولی مدت‌هاست نمی‌داند او کجا و مشغول چه کاری است. حال، مهدی، به تصادف، حدس‌هایی می‌زند و سپس گزاره‌های زیر را می‌سازد.

( $s$ ) یا محسن یک لپ‌تاپِ اپل دارد، یا مرتضی در اتاق کنترل یکی از پالایشگاه‌های

عسلویه مشغول بررسی فشار مخازن است.

( $t$ ) یا محسن یک لپ‌تاپِ اپل دارد، یا مرتضی، همراه همسرش، برای زیارت به مشهد

رفته است.

( $u$ ) یا محسن یک لپ‌تاپِ اپل دارد، یا مرتضی، به دلیل ابتلا به کرونا، در یکی از

بیمارستان‌های قزوین تحت مراقبت‌های ویژه قرار دارد.

هر سه گزارهٔ اخیر ترکیب‌های فصلی حاوی  $r$  می‌باشند. تصور کنید که مهدی به این نکته منطقی واقف است که اگر  $r$  صادق باشد، آنگاه هر ترکیبِ فصلیِ حاوی  $r$  نیز صادق خواهد بود. مهدی قرائن قانع‌کننده‌ای برای باور به صدقِ  $r$  در اختیار دارد. بنابراین، حتی اگر هیچ اطلاعی دربارهٔ وضع فعلی مرتضی نداشته باشد، هم‌چنان موجه است که به صدق هر سه گزارهٔ  $s$ ،  $t$  و  $u$  باور داشته باشد. حال، تصور کنید، بی‌آنکه مهدی اطلاعی داشته باشد، دو اتفاق زیر رخ داده است.

- مدت‌هاست که محسن لپ‌تاپِ اپلش را فروخته ولی - به هر نحو - هنوز آن را به

صاحب فعلی‌اش تحویل نداده است؛

- صرفاً، بنا به تصادف، مرتضی همراه همسرش برای زیارت به مشهد رفته است.

در این حالت، اگر چه  $r$  کاذب است ولی  $t$  صادق است و مهدی نیز، افزون بر باور به صدقِ  $t$ ،

Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

موجه است که به صدق *t* نیز باور داشته باشد. بنابراین، باید بپذیریم که مهدی می داند که *t*. با این حال، پیداست که مهدی نمی داند که *t*.<sup>۱</sup>

تاکنون، در واکنش به دو مثال نقض گتیه، پاسخ‌های متعددی ارائه شده است. برخی معرفت‌شناسان، با طرح تردیدهایی در محتوای مقاله گتیه، سعی کرده‌اند نشان دهند که اساساً مدعای گتیه به نوعی سوءفهم، ابهام یا حتی اشتباه در استدلال برمی‌گردد.<sup>۲</sup> اما، در مقابل، بسیاری از معرفت‌شناسان -ضمن نادیده گرفتن نامأنوس بودن این مثال‌ها و به صرف امکان‌پذیری آنها- به حضور ایده‌ای کلی و نهفته در پس‌مثال‌های نقض گتیه اذعان کرده‌اند. آنان به تدریج به این باور سوق یافته‌اند که با مسئله‌ای جدی و البته به مراتب فراگیرتر از نابسندگی تعریف سه‌جزئی مواجه‌اند و همین را نیز برای تثبیت جایگاه این مثال‌ها در معرفت‌شناسی معاصر کافی دانسته‌اند. از دید آنان، اهمیت مثال‌های نقض گتیه نه در یافتن یکی دو فرآیند باورآوری مشکل‌ساز، بلکه در برجسته‌سازی مسئله‌ای است که اگرچه تا اواسط قرن بیستم چندان جدی گرفته نمی‌شد ولی به مرور نشان داد که می‌تواند فیلسوفان سنت تحلیلی را دچار چالش کند. در این میان، معدودی نیز بر این باور شده‌اند که خاستگاه این تنگنا به تأکید بیش از حد این فیلسوفان بر تحلیل مؤلفه‌های قوام‌دهنده مفاهیم برمی‌گردد و مثال‌های نقض گتیه نشان می‌دهد که چگونه این تأکید قادر است ما را حتی درباره‌ی مانوس‌ترین مفاهیم نیز به در دسر بیندازد. در نتیجه، بر آن شدند که تحلیل مؤلفه‌های قوام‌دهنده معرفت را به کلی کنار بگذارند.<sup>۳</sup> با این حال، غالب معرفت‌شناسان هم‌چنان مصر بودند که در زمین تحلیل مفهومی باقی بمانند. زیرا خاستگاه ماجرا را نه در صرف تحلیل مفهومی، بلکه در نحوه‌ی ارزیابی شهودهای متعارفی می‌جستند که در هنگام تحلیل مفهومی به میان کشیده می‌شوند.<sup>۴</sup> زیرا با تکیه بر شهودهای متعارفان است که، از یک سو، برخی مؤلفه‌ها را شروط ضروری معرفت می‌دانیم و، از سوی دیگر، در مثال‌های نقض گتیه تشخیص می‌دهیم یک جای کار می‌لنگد. پژوهش‌های بعدی نشان داد که ظاهراً این شهودها از یک سنخ نیستند. زیرا گاهی دارای رویکردی معرفتی و تبعاً ناظر به طبیعت معرفت‌اند و گاه نیز دارای رویکردی زبانی و ناظر

۱. برای تحلیل‌های بیشتر درباره مثال‌های نقض گتیه، نک. کشفی، ۱۳۸۳: ۱۰-۱۵؛ هم‌چنین نک. زارع‌پور، ۹۸۳۱: ۵-۲۵.

۲. برای مطالعه سه دسته عمده از این ایرادها و استدلال بر اشتباه بودنشان، نک. سلیمانی خورموجی، مهدی، [فتح ظاهری، علی؛ سیف، سید مسعود] «تقریر و نقد سه ایراد عمده بر مقاله گتیه»، پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۴، صص. ۱۱۵-۸۷، ۱۳۹۶.

هم‌چنین برای مطالعه یکی دیگر از این ایرادها بر اولین مثال نقض گتیه، نک. زارع‌پور، ۱۳۸۹: ۶-۶۳. البته به نظر ما، چون ایراد اخیر بر نظریه دونلان در باب توصیفات معین متکی است، نهایتاً به لزوم پذیرش خصلت خطاناپذیری برای معرفت می‌انجامد و همین نیز برای مخدوش بودن این ایراد کافی است. ظاهراً اذعان زارع‌پور بر گریزناپذیری مثال‌های نقض گتیه، در صورت پذیرش خصلت خطاناپذیری برای معرفت، نیز به همین واقعیت برمی‌گردد؛ نک. زارع‌پور، ۱۳۸۹: ۷-۶۶.

۳. به‌طور مثال، می‌توان به تیموتی ویلیامسن اشاره کرد. مراجعه کنید به صفحات ۵-۲ از کتاب زیر:

Williamson, T., *Knowledge and its Limits*, Oxford, Oxford University Press, 2000.

۴. به‌طور مثال، نک. Weinberg & Nichols & Stich, 2001: 434.

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

به اسناد معرفت‌اند؛ بنابراین، معطوف به مسئله‌ای واحد نیستند. کارکردِ شهودهای معرفتی تعیین این نکته است که آیا فرد، در فلان موقعیت، فلان گزارهٔ خاص را می‌داند یا نه؟ ولی کارکردِ شهودهای زبانی تعیین این نکته است که آیا فرد، در فلان موقعیت، با اظهار «می‌دانم (می‌داند) که ...»، دانستنِ راه، در زبان روزمره، به‌نحو قابل پذیرشی به خود (دیگری) اسناد داده است یا نه؟<sup>۱</sup> اما چگونه می‌توان از این تمایز برای مصون نگه‌داشتنِ تحلیل مفهومی معرفت از مثال‌های نقض گتیه بهره برد؟ از آنجاکه شکل ظاهری مسئله طرح شده در مقالهٔ گتیه معطوف به نابسندگی تعریف سه‌جزئی و ناتوانی‌اش در هم‌سویی با شهودهای متعارفان دربارهٔ طبیعت معرفت است،<sup>۲</sup> پس عجیب نخواهد بود اگر در یابیم هدف اصلی بسیاری از پیشنهادها برای برطرف کردن مثال‌های نقض گتیه -ضمن گره‌زدن دو معضل مذکور- طرح یک شرط جدید بوده که گاه به همان شروط سنتی اضافه و گاهی نیز جایگزین یکی (برخی) از آنها شده است.<sup>۳</sup> در متون فارسی می‌توان به منابعی اشاره کرد که به بررسی این دسته از پیشنهادها پرداخته‌اند.<sup>۴</sup> اگرچه در این مقاله این پیشنهادها را به‌طور مستقیم نقد نخواهیم کرد، ولی معتقدیم بخشی از نتیجهٔ مقاله را می‌توان به‌نحوی به آنها نیز تسری داد. محور اصلی این مقاله بررسی سه پیشنهاد است که مبنای آنها برجسته‌سازی شهودهای زبانی به گونه‌ای است که به کاهش یکی از شروط سه‌گانه معرفت منجر می‌شود. ما نشان خواهیم داد که چرا این سه پیشنهاد -و مواردی از این دست- باآنکه به نظر می‌رسد می‌توانند راه را برای برطرف کردن مسئلهٔ گتیه هموار سازند، ولی در واقع هنوز نتوانسته‌اند از عهدهٔ این ماجرا برآیند.

۱. نک. Hazlett 2010: 497-8.

۲. از دید بسیاری از معرفت‌شناسان معاصر، مشخصهٔ اصلی مثال‌های نقض گتیه حضور مؤلفه اقبال معرفتی (Epistemic Luck) است که سبب می‌شود متعلقِ باور فرد -بی‌آنکه او بداند- تصادفاً صادق از آب درآید. لزوم حذف این مؤلفه از مصادیق معرفت نیز به شهودهای متعارفان در باب طبیعت معرفت برمی‌گردد. به‌طور مثال مراجعه کنید به:

Unger, P., "An Analysis of Factual Knowledge", *The Journal of Philosophy*, Vol. 65, No. 6, pp. 157-70, 1968. (See: pp. 157-9).

Zagzebski, L., "What Is Knowledge", *The Blackwell Guide to Epistemology*, edited by J. Greco & E. Sosa, pp. 92-116, 1999. (See: p. 100 & 103).

Pritchard, D., *Epistemic Luck*, Oxford, Clarendon Press, 2005. (See: pp. 145-52).

۳. در این میان، می‌توان به شرط‌هایی همچون «شرط عدم باور کاذب» (No-False Belief Condition)، «شرط دلایل قاطع» (Conclusive Reasons Condition)، «شرط علی معرفت» (Causal Theory of Knowledge)، «شرط فسخ‌پذیری» (Defeasibility Condition)، «شرط حساسیت» (Sensitivity Condition) و «شرط مصونیت» (Safety Condition) اشاره کرد.

۴. به‌طور مثال، نک. کشفی، ۱۳۸۳: ۲۴-۱۸؛ هم‌چنین منابع زیر:

عباسیان، محمدعلی، «مشکل طرح‌های تکذیب‌ناپذیری و لغوپذیری برای حل مسائل گتیه چیست؟»، حکمت و فلسفه، دوره ۷، شماره ۲۸، صص ۵۸-۴۳، ۱۳۹۰؛ زمانی، محسن، آشنایی با معرفت‌شناسی، تهران، هرمس، چاپ اول، ۱۳۹۱. (به‌طور خاص، فصل دوم)؛ عبدالهی، مهدی، و حسین‌زاده، محمد، «نقد و بررسی تحلیل معرفت از منظر کیث لرد»، معرفت فلسفی، سال ۱۰، شماره ۳، صص ۵۴-۳۱، ۱۳۹۲.

Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

پیش از ورود به بدنه اصلی مقاله، لازم است این نکته توضیح داده شود که چرا از پسوند (وار) بعد از اصطلاح «مثال‌های نقض گتیه» استفاده می‌کنیم. اگرچه الگوی شکل‌گیری مثال‌های نقض گتیه به استنتاج یک گزاره تصادفاً صادق از یک گزاره کاذب اما موجه برمی‌گردد، ولی این ماجرا صرفاً محدود به این الگو نیست و لاقلاً دو الگوی زیر را نیز می‌توان به این ماجرا افزود.<sup>۱</sup>

**الگوی الف.** گاه ممکن است فرد به‌نحو موجهی به گزاره صادقی باور داشته باشد ولی علت باور او به آن گزاره، نه صدق آن گزاره بلکه دخالت یک (چند) عامل دیگر باشد که سبب شده است فرد تصادفاً آن گزاره را باور کند. به‌طور مثال، فرض کنید که مهدی به شهر بوشهر سفر کرده و اکنون صرفاً از سر ماجراجویی - مشغول شنا در نقطه‌ای بیرون از محدوده مجازی است که گارد ساحلی بوشهر برای شنا تعیین کرده است. مهدی می‌داند که بیرون رفتن از محدوده مجاز احتمال مواجهه با کوسه را بسیار افزایش می‌دهد. فرض کنید که او، در حین شنا، شیء شناوری را می‌بیند که در حال نزدیک شدن به اوست. ظاهر آن شیء نیز چنان شبیه باله فوقانی کوسه است که مهدی باور می‌کند که «کوسه‌ای در نزدیکی اوست». حال، تصور کنید که، از یک سو، بی‌آنکه او بداند، آن شیء صرفاً زباله شناوری باشد که شبیه باله فوقانی کوسه است و، از سوی دیگر، واقعاً کوسه‌ای در نزدیکی مهدی وجود دارد ولی او قادر به دیدن آن نیست. در این موقعیت، به‌رغم برقرار بودن هر سه شرط سنتی معرفت، به‌نحو شهودی تمایل نداریم با اسناد معرفت به او اظهار کنیم مهدی می‌داند که «کوسه‌ای در نزدیکی اوست». زیرا باور آوردن او به این گزاره نه به‌علت دیدن باله کوسه بلکه به‌علت دیدن چیزی شبیه آن بوده است.<sup>۲</sup>

**الگوی ب.** گاه ممکن است، با آنکه فرد اکنون با تکیه بر نوعی مبنا به یک گزاره صادق باور دارد و در این باره نیز موجه است، ولی چه‌بسا در یک جهان ممکن، که متضمن تغییری غیرعادی در محیط پیرامونی اوست، اوضاع به‌گونه‌ای پیش می‌رفت که او، با تکیه بر همان مبنا، گزاره کاذبی را به‌آسانی باور می‌کرد. مثال قبل را در نظر بگیرید. این بار تصور کنید آنچه مهدی دیده واقعاً باله فوقانی کوسه‌ای بوده که در حال نزدیک شدن به اوست. در این وضعیت، برای اسناد معرفت به مهدی تردیدی نداریم و اظهار می‌کنیم که مهدی می‌داند که «کوسه‌ای در نزدیکی اوست». با این حال، فرض کنید، بی‌آنکه مهدی بداند، گارد ساحلی بوشهر - برای کاهش تمایل گردشگران به شنا در بیرون از محدوده مجاز - آن منطقه را پر از ربات‌های کوسه‌نمای پلاستیکی کرده است که، کاملاً شبیه یک کوسه واقعی،

۱. نک. 2: Hazlett, 2015. البته الگوهای دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد؛ نک. 3: Hansen, 2018.

۲. اقتباس از مثال «دیدن گوسفند در مرتع» از زدریک چیزیم؛ نک.

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

باله‌های فوقانی‌شان روی سطح آب شناور می‌ماند و حتی می‌توانند با سرعت در جهات مختلف حرکت کنند، ولی هیچ آسیبی به فرد نمی‌زنند. اگرچه مهدی، پس از ورود به محدوده غیرمجاز برای شنا، هنوز با این ربات‌های کوسه‌نما مواجه نشده و آنچه دیده باله فوقانی یک کوسه واقعی بوده است، اما اگر یکی از آنها در مسیرش قرار می‌گرفت، او آن را با یک کوسه واقعی اشتباه می‌گرفت. در این موقعیت نیز، به‌رغم برقرار بودن هر سه شرط سنتی معرفت، به‌شدت تمایل داریم از این اظهار دست بکشیم که مهدی می‌داند که «کوسه‌ای در نزدیکی اوست»<sup>۱</sup>.

شباهت مشاهده‌شده در نتیجه این دو الگو و الگوی شکل‌گیری مثال‌های نقض گتیه سبب شده است که معرفت‌شناسان مثال‌های نقض دارای الگوهای اخیر - یا حتی الگوهای مشابه دیگر - را مثال‌های نقض گتیه‌وار<sup>۲</sup> بنامند. با آنکه برخی در شباهت این دو الگوی اخیر با الگوی مثال‌های نقض گتیه تردید دارند، ولی چون به نظر می‌رسد که تفاوت احتمالی آنها در نتیجه این مقاله تغییر تعیین‌کننده‌ای ایجاد نمی‌کند، پس، از اینجا به بعد، از عبارت «مثال‌های نقض گتیه‌وار» استفاده خواهیم کرد و منظورمان این است که نتیجه، علاوه بر مثال‌های گتیه، مثال‌های گتیه‌وار را نیز شامل می‌شود.

### ۱- سه پیشنهاد برای کاستن از شروط سه‌گانه معرفت

مخدوش‌شدن دیدگاه سنتی نسبت به تعریف معرفت این احتمال را طرح کرد که چه‌بسا ایراد ماجرا به اصرار بیجا بر حفظ هر سه شرط سنتی معرفت برمی‌گردد. برخی مدعی‌اند که می‌توان مصادیقی از معرفت را سراغ گرفت که ضرورتاً مستلزم هر سه شرط باور، صدق و توجیه نیستند. اگر این‌گونه باشد، آنگاه شاید بتوان، با کاستن لااقل یکی از شروط سه‌گانه مزبور، تعریف معرفت را به‌نحوی اصلاح کرد که شامل مثال‌های نقض گتیه‌وار (وار) نشود. به بیان دیگر، آنها به‌جای حل کردن مسئله گتیه، بیشتر به دنبال منحل کردن آن‌اند. ابتدا بگذارید نشان دهیم که چگونه می‌توان مصادیقی از معرفت را یافت که فاقد یکی از شروط سنتی معرفت‌اند. می‌توان لااقل به سه نمونه زیر اشاره کرد.

۱-۱) گاهی معرفت می‌تواند صرفاً باور صادق (صادقانه باور کردن) باشد. اگرچه غالب معرفت‌شناسان با این موضع افلاطونی همراه‌اند که معرفت چیزی بیش از صرفاً باور صادق است<sup>۳</sup>،

۱. اقتباس از دو مثال «دیدن انبارنمای کاغذی» از آلون گلدمن و «دیدن گلابی مومی» از کارل جینت؛ نک.

Goldman, A. I., "Discrimination and Perceptual Knowledge", *The Journal of Philosophy*, Vol. 73, No. 20, pp. 771-791, 1976. (See: pp. 772-3); Ginet, K., "Knowing less by Knowing More", *Midwest Studies in Philosophy*, Vol. 5, Issue 1, pp. 151-62, 1980. (See: pp. 159-60).

2. Gettier-type Counterexamples

۳. نک. Goldman & Olsson, 2009: 19.



Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

ولی این موضع مخالفانی نیز دارد. مثلاً جان هاتورن<sup>۱</sup> مدعی است برخی اوقات، معرفت داشتن/نداشتن فقط به این نکته ناظر است که آیا فرد فلان اطلاعات را در اختیار دارد یا نه. در چنین مواردی، اصلاً مهم نیست که فرد این اطلاعات را چگونه به دست آورده است و آیا در این یا آن موقعیت فرضی به آنها پایبند خواهد بود یا نه. پس در این موارد، معرفت صرفاً مستلزم دو شرط «باور» و «صدق» است.<sup>۲</sup> گلدمن و اولسن<sup>۳</sup> نیز تأکید دارند که گاهی اوقات، در زبان روزمره، معنای بسیار نازلی از معرفت به کار می‌آید که صرفاً ناظر به «صادقانه باور داشتن»<sup>۴</sup> است. در این کاربرد از معرفت، شرط سوم -هرچه باشد- به گونه‌ای حذف می‌شود که ندانستن به منزله بی‌اطلاع بودن (باور نداشتن) باشد. برای فهم بهتر این معنای خاص از معرفت، تصور کنید فردی از شما بپرسد که چند نفر می‌دانند که حسین فریدون برادر رئیس‌جمهور، حسن روحانی، است. شما، در پاسخ، تعداد افرادی را خواهید شمرد که از این واقعیت اطلاع دارند، سوای اینکه از کجا یا چگونه اطلاع پیدا کرده‌اند. در اینجا فرد یا «می‌داند که حسین فریدون برادر...» یا «اطلاع (باور) ندارد که حسین فریدون برادر...». شما به نحو شهودی، هر گزینه دیگری غیر از این دو را از دایره خارج می‌کنید. گلدمن و اولسن مدعی‌اند که تبیین مثال‌هایی از این قبیل دیدگاه سنتی پیرامون شروط لازم و کافی معرفت را مخدوش خواهد کرد.<sup>۵</sup> از آنجاکه استدلالشان در این باره اندکی مبهم است، ما آن را به نحو زیر بازنویسی کرده‌ایم.

ابتدا به شیوه برهان خلف و طبق دیدگاه سنتی درباره معرفت، فرض کنید که معرفت، باور صادق به علاوه شرط سوم  $X$  است. شرط سوم  $X$  را می‌توانید یکی (ترکیبی) از شروط توجیه، فسخ‌پذیری، حساسیت، مصونیت یا هر شرط دیگری در نظر بگیرید. اکنون با فرض صدق  $P$ ، اگر فرد  $S$  نداند که  $P$ ، آنگاه یا (۱)  $S$  باور ندارد که  $P$  یا (۲) شرط  $X$  برآورده نشده است. در اینجا، اگر  $S$  بخواهد رفتار معرفتی معقولی به خرج دهد، باید یکی از دو حالت (۱) و (۲) را حذف کند. ولی با بررسی مواردی همچون مثال برادر رئیس‌جمهور درمی‌یابیم که  $S$  فاقد معیار معتبری برای حذف یکی از این دو حالت است. در چنین موقعیتی، برای آنکه کماکان به فرض رفتار معرفتی معقول  $S$  پایبند باشیم، ناچاریم فرض اولیه استدلال را کنار بگذاریم و بپذیریم که، از همان ابتدا، پای یکی از دو شرط باور یا شرط سوم  $X$  در میان نبوده است تا بستر شکل‌گیری هم‌زمان دو حالت (۱) و (۲) فراهم شده باشد. در اینجا، به نظر می‌رسد که حذف شرط سوم  $X$  قابل‌پذیرش‌تر از حذف شرط باور باشد. بنابراین، قابل‌پذیرش‌تر است که تصور کنیم، در مثال‌هایی از این دست، با معنایی از معرفت مواجهیم که صرفاً

1. John Hawthorne

۲. نک. Hawthorne 2002: 253-5

3. E. J. Olsson

4. To believe truly

۵. نک. Goldman & Olsson, 2009: 19-21



.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

ناظر به باوری صادق (صادقانه باور داشتن) است.

۲-۱-) گاهی معرفت می‌تواند صرفِ باور موجه باشد. غالباً اعتقاد بر این است که برخی گرایش‌های گزاره‌ای مانند «می‌داند»، «به یاد می‌آورد»، «می‌آموزد»، «درمی‌یابد» و مواردی از این قبیل ناظر به واقع<sup>۱</sup> می‌باشند، به این معنا که هنگامی اظهار «S می‌داند که P» بجاست که P صادق باشد. هم‌چنین، هنگامی اظهار «S به یاد می‌آورد که P» بجاست که P صادق باشد و به همین ترتیب در باب سایر موارد.<sup>۲</sup> ولی آن هیژلت<sup>۳</sup> معتقد است که اگرچه هر دو رویکرد معرفتی و زبانی به شهودهایمان می‌توانند حاوی راهی برای برطرف کردن مثال‌های نقض گتیه (وار) باشند ولی، به دلیل تفاوت در نقطه اتکا، رویکرد زبانی قادر است مثال‌هایی در زبان روزمره را تبیین کند که رویکرد معرفتی، غالباً، آنها را نادیده می‌گیرد. مثلاً فرض کنید:

۱. ماه‌هاست که در سراسر جهان، به علت پندمی مرگبار ویروس کرونا، همه ناگزیر به قرنطینه خانگی شده‌اند. طولانی‌شدن قرنطینه، استرس ناشی از شنیدن خبر فوت پی‌درپی برخی از اعضای فامیل در اثر ابتلا به این ویروس و بالا رفتن تلفات جهانی آن سبب می‌شود یکی از اعضای خانواده دچار نوعی اختلال اضطراب بیماری<sup>۴</sup> شود و مدام به دیگران بگوید: «می‌دانم که من هم کرونا می‌گیرم»، «می‌دانم که همه ما از کرونا می‌میریم»، «می‌دانم که این آخر ماجراست».

۲. شما در شرکتی کار می‌کنید که رو به ورشکستگی است و هر چند وقت یک‌بار، تعدادی از کارمندانش را اخراج می‌کند. باین حال، پس از مدت‌ها تلاش، بالاخره رئیس شرکت قانع می‌شود به شما ترفیع دهد. اکنون شما به خانه برگشته‌اید و تصمیم دارید همسرتان را غافل گیر کنید. بنابراین، با چهره‌ای غم‌آلود به سرانگش می‌روید، ولی چندان با او گرم نمی‌گیرید. پس از اندکی تأمل، بالاخره همسرتان تاب نمی‌آورد و می‌گوید: «می‌دانستم که بالاخره یک روز این اتفاق برای تو هم خواهد افتاد»، «می‌دانستم که آنها تو را هم مانند بقیه اخراج خواهند کرد».<sup>۵</sup>

در مثال‌هایی از این دست، اگرچه ظاهراً فرد موجه است که دارای چنین باورهایی باشد ولی مؤلفه صدق، نقش ضروری خود را از دست داده است. زیرا بآنکه واژه «دانستن» به کار می‌رود، ولی یا

1. Factive

۲. نک. Hazlett 2010: 497.

3. Allan Hazlett

4. Hypochondria

۵. این موارد از مثال‌های هیژلت اقتباس شده‌اند؛ برای مطالعه مثال‌های هیژلت، نک. Hazlett 2010: 501.

.....  
 Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

هنوز موعدِ راستی آزمایی محتوای ادعای فرد فرا نرسیده یا اگرچه این موعد فرا رسیده ولی هنوز محرز نشده است. معرفت‌شناس متکی بر رویکرد زبانی معتقد است که چون مثال‌های مزبور حاوی مصادیق قابل قبولی از اسناد واژه «دانستن» در زبان روزمره‌اند، پس باید تئوری‌ای برای تبیین چنین کاربردهایی از واژه «دانستن» نیز ارائه شود که، در آن، معرفت صرفِ باور موجه باشد.<sup>۱</sup>

۳-۱) گاهی معرفت می‌تواند بدونِ باور باشد. اگرچه در بدو امر به نظر می‌رسد «S می‌داند که P» مستلزم آن است که «S باور داشته باشد که P». باین‌همه، معرفت‌شناسان قائل به رویکرد به زبانی معتقدند معرفتِ بدونِ باور نیز امکان‌پذیر است. آنان در تبیین امکان‌پذیری مدعایشان این گونه مثال می‌آورند که تصور کنید ناگهان به مهدی خبر می‌دهند فرد بسیار عزیزی را از دست داده است. اما مهدی این خبر را باور نمی‌کند و حتی در مراسم تشییع جنازه نیز هم‌چنان می‌گوید: «من باور ندارم که فلانی مرده است». در اینجا، اگرچه «مهدی می‌داند که...» ولی «مهدی باور ندارد که...». چون به نظر می‌رسد در مثال‌هایی از این دست نیز با مصداق قابل قبولی از اسناد واژه «دانستن» در زبان روزمره مواجهیم. پس باید تئوری‌ای برای تبیین چنین استفاده‌ای از واژه «دانستن» نیز ارائه شود که، در آن، معرفت متضمن باور نباشد.<sup>۲</sup>

با اقتباس از گلین ردفورد<sup>۳</sup> نیز می‌توان مثال متفاوتی برای حذف شرط باور در اسناد معرفت ارائه داد. تصور کنید معلم تاریخ معاصر مرتضی را صدا می‌زند تا از او درباره آنچه جلسه پیش درس داده است سؤالاتی بپرسد. فرض کنید محتوای جلسه پیش درباره قیام رئیس‌علی دلواری علیه مداخلات بریتانیا در جنوب ایران بوده است. بآنکه مرتضی دانش‌آموزی باهوش و سخت‌کوش است ولی، به هر دلیلی، این بار نتوانسته است درس را مرور کند. باین‌همه، وقتی با این سؤال مواجه می‌شود که «رئیس‌علی دلواری در چه تاریخی ترور شد؟» به‌رغم آنکه تاریخ ترور رئیس‌علی را نمی‌داند ولی، بنابر حدس، می‌گوید «رئیس‌علی دلواری در سال ۱۲۹۴ ه.ش. ترور شد». اتفاقاً پاسخ او صحیح از آب درمی‌آید. به همین ترتیب، او حتی می‌تواند چندین سؤال دیگر را نیز به‌درستی جواب دهد. پاسخ وی به تاریخ ترور رئیس‌علی را p می‌نامیم. اکنون دو مورد زیر را در نظر بگیرید:

۱. مرتضی باور ندارد که p.

۲. مرتضی می‌داند که p.

در دفاع از (۱)، ردفورد تأکید دارد که، پیش از تأیید معلم، مرتضی تصور می‌کرد که پاسخ را

۱. نک. Hazlett 2010: 500 & 507 ff.

۲. اقتباس از مثال ای‌چی‌کاوا، نک. Ichikawa & Steup, 2018: section 1.2.

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

نمی‌داند و به همین دلیل به پاسخش اطمینان/باور نداشت (باور به  $p$  را به خودش اسناد نمی‌داد)، زیرا آن را صرفاً مبتنی بر یک حدس به شمار می‌آورد که چه‌بسا غلط از آب درمی‌آید. با این حال، در دفاع از (۲) نیز ردفورد معتقد است که پاسخ مرتضی هرگز صرفاً یک حدس تصادفی نبوده است. این نکته که مرتضی بسیاری از پرسش‌ها را به درستی پاسخ داده است نشان می‌دهد که او واقعاً نکات مبنایی تاریخ معاصر ایران را یاد گرفته و از یاد نبرده است. به بیان دیگر، ظاهراً می‌توان معرفت به  $p$  را به مرتضی اسناد داد. از آنجاکه، به‌طور هم‌زمان، مدعای (۱) و (۲) صادق‌اند پس در عین اسناد معرفت به  $P$  می‌توان اسناد باور به  $P$  را از فرد سلب کرد.<sup>۱</sup>

## ۲- چرا این پیشنهادها، مثال‌های نقض (وار) را برطرف نمی‌کنند؟

در این باره می‌توان لاقبل به سه ایراد اشاره کرد. (۱) این پیشنهادها همهٔ مصادیق اسناد معرفت را شامل نمی‌شوند؛ (۲) برخی استدلال‌های به‌کاررفته در آنها منتج به نتایجی نیست که ادعا شده است؛ و (۳) آنها بر پیش‌فرض‌هایی تکیه دارند که هنوز مناقشه‌برانگیزند. ممکن است حیطهٔ نفوذ ایرادهای (۱) و (۲) صرفاً محدود به همین سه پیشنهاد طرح‌شده باشد ولی ایراد (۳) -افزون بر این سه پیشنهاد- متضمن ادعایی عام‌تر دربارهٔ دلیل ناکارآمدی برخی پیشنهادهای دیگر برای برطرف کردن مثال‌های نقض گتیه (وار) است.

**ایراد ۱.** ایدهٔ اصلی نرفته در پس هر سه پیشنهاد بالا این است که برخی مصادیق اسناد معرفت لاقبل مستلزم یکی از شروط سه‌گانه «باور»، «صدق» و «توجیه» نیستند. در نتیجه، می‌توانند از گزند مثال‌های نقض گتیه (وار) در امان بمانند. اما این لزوماً به معنای آن نیست که مابقی مصادیق اسناد معرفت نیز از گزند مثال‌های نقض گتیه (وار) مصون خواهند بود. زیرا در موقعیت‌های مختلف، برای افراد مختلف، چه‌بسا از استانداردهای متفاوتی برای اسناد معرفت استفاده شود. این سبب می‌شود که اسناد معرفت دارای مراتب متعددی باشد.<sup>۲</sup> بنابراین، از اینکه اسناد معرفت در فلان موقعیت و برای فلان فرد، فاقد یکی از شروط سه‌گانه و سنتی معرفت است لزوماً نمی‌توان نتیجه گرفت که تمام اسنادهای معرفت در هر موقعیتی و برای هر فردی نیز همین‌گونه خواهد بود. خود گلدمن و اولسن در مثالی که ناظر به حذف شرط توجیه است بر این نکته تصریح دارند که مثالشان تنها ناظر به مرتبهٔ بسیار نازلی از اسناد معرفت است و نمی‌توان مدعی شد که سایر مراتب نیز همین‌گونه‌اند.<sup>۳</sup> در این مثال کافی است

۱. نک. Radford 1966: 2-4. سناریوی «حدس زدن در هنگام تست چشم‌پزشکی» از ارنست سوزا نیز این‌گونه است؛ نک. Sosa, E., *Judgment and Agency*, Oxford, Oxford University Press, 2015 (see: Chapter 3).

۲. زمینه‌گرایی (Contextualism) می‌تواند در این باره حاوی نکات تأمل‌برانگیزی باشد. برای مطالعه بیشتر، نک. Ichikawa, J. J. (editor), *The Routledge Handbook of Epistemic Contextualism*, London, Taylor & Francis Group, 2017.

۳. Goldman & Olsson, 2009: 21.

Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

از همان افرادی که برای اسناد معرفت به صرف «باور صادق داشتن» یا «صادقانه باور کردن» بسنده کرده‌اند پرسیده شود «از کجا می‌دانی (اطلاع داری) که ...». آنگاه درمی‌یابید که این بار برای اسناد معرفت، پای مؤلفه‌های غیر از «باور» و «صدق» را نیز به میان می‌آورند. مثال هیزلت برای حذف شرط صدق نیز همین‌گونه است. اگرچه در این مثال، فرد مبتلا به اختلال اضطراب بیماری مدعی است می‌داند که «همه ما از کرونا می‌میریم»، اما آیا افراد پیرامونش - که در شرایط روانی نرمالی به سر می‌برند- نیز، برای اسناد معرفت به این فرد، به صرف مؤلفه‌های «باور» و «توجیه» بسنده می‌کنند؟ عجیب نخواهد بود اگر افراد پیرامونش دل‌سوزانه اعتراض کنند «متوجهیم چه می‌گویی اما از کجا می‌دانی که ... هنوز که نمرده‌ایم». چنین اعتراضی حاکی از این است که آنان اگرچه با اسناد معرفت از سوی این فرد به خودش کنار می‌آیند ولی، برای اسناد معرفت از سوی خودشان به این فرد، پای شرط صدق را نیز به میان می‌کشند. به بیان دیگر، از نظر آنان، مرتبه دیگری از اسناد معرفت نیز وجود دارد که نیازمند شرط صدق است. در مورد آن فردی که عزیزی را از دست داده بود نیز می‌توان با اشاره به اسنادهای معرفتی افراد پیرامونش، به خودشان و این فرد، نشان داد که، برخلاف اظهار این فرد در مورد خودش، اسنادهای معرفتی غالب افراد حاوی شرط باور است و گرنه ناگزیریم تصور کنیم که همه حاضران در آن تشییع جنازه، بی هیچ باوری در باب مرگ یک عزیز، گرد هم جمع شده‌اند! بنابراین، اگرچه ممکن است برخی اسنادهای معرفت فاقد یکی از شروط سه‌گانه باشد ولی همه اسنادها این گونه نیستند، خصوصاً اگر، به جای اسنادهای اول‌شخص، بر اسنادهای سوم‌شخص تأکید شود.

**ایراد ۲.** برخی استدلال‌های به‌کاررفته در سه پیشنهاد بالا منتج به آن چیزی نیست که ادعا شده است. زیرا، (الف) به نظر ما، استدلال گلدمن و اولسن در حذف شرط توجیه ناقص است. اگر میان توجیه قابل‌عرضه<sup>۱</sup> و توجیه ناظر به باور<sup>۲</sup> تمایز قائل شویم<sup>۳</sup>، آنگاه برای منتج‌بودن استدلال باید این

### 1. propositional justification

### 2. Doxastic Justification

۳. برای روشن شدن تفاوت میان این دو نوع توجیه، تصور کنید مهدی و محسن، به‌عنوان اساتید داور در جلسه دفاع از یک رساله دکتری حضور یافته و هر دو نیز به‌دقت مباحث طرح‌شده را دنبال کرده ولی در نهایت به این باور رسیده‌اند که این رساله هنوز به حد دفاع نرسیده است. فرض کنید که این رساله در واقع نیز هنوز حائز شرایط دفاع نشده باشد. با این حال، مهدی، مبتنی بر دفاعیات دانشجو و اظهارات استادان راهنما و مشاور، به این باور رسیده که رساله هنوز به حد دفاع نرسیده است، در حالی که محسن، علی‌رغم در اختیار داشتن همان دلایل، صرفاً چون از همان ابتدا نسبت به کار این دانشجو یا حتی اساتیدش حس بدی داشته، به این باور رسیده که رساله هنوز به حد دفاع نرسیده است. اگرچه هر دو برای نیل به باور مزبور دلیل مناسبی در اختیار دارند، ولی صرفاً یکی از آنان باورش را به‌نحو درخوری به آن دلایل مرتبط کرده است. معرفت‌شناسان، جهت تمایز نهادن میان این دو، هر دو را واجد «توجیه قابل‌عرضه» به‌شمار می‌آورند، در حالی که صرفاً مهدی را واجد «توجیه ناظر به باور» تلقی می‌کنند. گاهی توجیه قابل‌عرضه را *noitacftsuj etna xe* و توجیه ناظر به باور را *justification post ex* می‌نامند؛ نک. 1.3.2 section (Ichikawa & Steup, 2018). گاهی نیز باوری را که واجد نوع نخست از توجیه باشد باوری به‌لحاظ معرفتی موجه (*epistemically justified belief*) می‌نامند، در حالی که باور واجد نوع دوم توجیه را باوری می‌نامند که، از حیث معرفتی، به‌نحو درخوری قوام یافته باشد (*epistemically well-founded belief*)؛ نک به ص ۸۳ از مقاله زیر:

Conee, E., "The Basic Nature of Epistemic Justification", *Evidentialism; Essays in Epistemology*, edited by E. Conee & R. Feldman, Oxford, Clarendon Press, pp. 37-52, 2004.

هم‌چنین نک به ص ۲۹ از مقاله زیر:

Feldman, R. & Conee, E., "Evidentialism", *Evidentialism; Essays in Epistemology*, edited by E.

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

فرض نیز به آن اضافه شود که معرفت محقق نخواهد شد مگر آنکه، علاوه بر توجیه قابل‌عرضه، فرد واجد توجیه ناظر به باور نیز باشد. اگر این شرط اضافه نشود، آنگاه نمی‌توان مدعی شد که شرط توجیه لزوماً و به‌طور کلی حذف شده است. مصادیق مورد استناد گلدمن و اولسن ناظر به موقعیت‌هایی است که فرد باورش را براساس توجیه قوام نداده است. لزوماً از این نمی‌توان نتیجه گرفت که هیچ توجیه مرتبلی در دسترس وی نبوده است. اگر این‌گونه باشد، آنگاه به‌رغم استدلال گلدمن و اولسن، چه‌بسا باور فرد هم‌چنان حاوی شرط توجیه قابل‌عرضه باشد. (ب) به نظر ما، استدلال به‌کاررفته در مثال اقتباس‌شده از ردفوردر برای حذف شرط باور نیز مخدوش است. زیرا در روند استدلال موضع «اول‌شخص» و «سوم‌شخص» با هم خلط شده‌اند. با مراجعه به بخش ۱-۳ درمی‌یابیم که شکل صحیح گزاره (۱) اسنادی از موضع اول‌شخص است مبنی بر اینکه «من باور ندارم که P»، درحالی‌که به‌تصریح ردفوردر، چون رفتار مرتضی چنان می‌نماید که گویی وی درش را مرور کرده است و اکنون آنچه می‌داند به زبان می‌آورد، پس با اسنادی از موضع سوم‌شخص نتیجه گرفته می‌شود که «او می‌داند که P». اگر یکی از این دو موضع در هنگام استدلال اخذ شود و در روند استدلال تغییر نکند، آنگاه مدعای ردفوردر مخدوش خواهد شد. زیرا مرتضی به‌نحو‌سازی می‌تواند با سلب اسناد باور و معرفت از خودش بگوید «من باور ندارم که P» و «من نمی‌دانم که P». معلم نیز به‌نحو‌سازی می‌تواند با اسناد باور و معرفت به مرتضی بگوید «او می‌داند که P» و «او باور دارد که P». هیچ‌یک از این دو دسته از اسناد باور و معرفت مدعای ردفوردر را اثبات نمی‌کند.

**ایراد ۳.** بنابر دیدگاهی ارسطویی-کانتی، آنچه از دیرباز به‌نحوی توانسته است حضورش را بر عموم ما تحمیل کند ریشه در گونه‌ای واقعیت دارد<sup>۲</sup> و نباید از کنارش به‌سادگی گذشت. همه -یا غالب- مصادیق مورد استناد در هر سه پیشنهاد شامل این قاعده می‌شوند. به همین دلیل، چندان عجیب نخواهد بود اگر معرفت‌شناس بخواهد، با تکیه بر شهودهای زبانی‌ای که به چنین مصادیقی مجوز می‌دهند، راهی برای برطرف کردن مثال‌های نقض گنیه‌وار (بیابد). اما این راه‌حل بی‌مناقشه نخواهد بود. مدافعان جدید فلسفه زبان روزمره<sup>۳</sup> و فلسفه آزمایش‌محور<sup>۴</sup> -سواى اختلافات هم‌چنان

Conee & R. Feldman, Oxford, Clarendon Press, pp. 83-107, 2004.

1. Radford, 1966: 5

۲. ارسطو در متافیزیک تأکید دارد که اگر چه «هیچ‌کس نمی‌تواند، چنانکه شایسته است، به [حقیقت] (αἰετήλη) دست یابد، اما همه انسان‌ها هم در این کوشش خطا نمی‌کنند. [بآنکه] هر یک درباره طبیعت چیزی می‌گویند، و هر چند، منفرداً، یا چیزی از حقیقت در نمی‌یابد یا اندکی از آن را درمی‌یابد، اما از گردآمدن همه آنها مقدار بارزشی پدید می‌آید» (b399a، خطوط 1-4). کانت نیز در سنجش خرد ناب تصریح دارد، «اندیشه‌ای که خود را در چنین مدتی دراز معتبر نگه داشته است -هر چند هم که تهی به نگر رسد- هم‌چنان ارزش دارد که خاستگاهش بازجویی شود و حتی این گمان را توجیه می‌کند که باید در گونه‌ای قاعده فهم پایه‌ای داشته باشد» (B113).

3. Ordinary Language Philosophy

4. Experimental Philosophy

Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

حل نشده‌ای که با هم دارند-هریک به شیوه خود می‌توانند چنین استفاده‌ای از شهودهای زبانی را با چالشی جدی مواجه سازند. در ادامه برخی از ادله آنان را با هم مرور می‌کنیم.

### الف- ادله مدافعان جدید فلسفه زبان روزمره

به نظر می‌رسد اگر فردی بخواهد، با تکیه بر رویکرد زبانی، راهی برای برطرف کردن مثال‌های نقض گتیه (وار) بیابد، ابتدا باید نشان دهد که، بنابر شهودهای زبانی مان، کاربرد متفاوتی برای واژه «دانستن» در زبان روزمره وجود دارد. سپس باید نشان دهد که میان این کاربرد متفاوت و طبیعت معرفت رابطهٔ وثیقی وجود دارد، به گونه‌ای که می‌توان از این طریق دربارهٔ مؤلفه‌های قوام‌دهندهٔ معرفت نتیجه گرفت.<sup>۱</sup> اما این فرد با مناقشهٔ معرفت‌شناسانی مواجه خواهد شد که اخیراً با دفاع از برخی آموزه‌های فیلسوفان زبان روزمره -همچون جان آستین<sup>۲</sup> و ویتگنشتاین متأخر- جانی دوباره به آنها بخشیده‌اند. یکی از این مدافعان اَوْنِر بَز<sup>۳</sup> است. از دید بَز، رویکرد زبانی به مسائلی همچون مثال‌های نقض گتیه (وار) متضمن لاقول دو سوءفهم بنیادین پیرامون طبیعت زبان روزمره خواهد بود.

### الف-۱- اولین سوءفهم این است که بپنداریم می‌توان نحوهٔ کاربرد واژگان در زبان روزمره را به‌طور تجربی آزمود

برخی می‌پندارند که با طرح یک موقعیت محتمل فرضی و تکیه بر شهودهای زبانی مان، می‌توانیم نحوهٔ کاربرد واژگان در زبان روزمره را به‌طور تجربی بیازماییم.<sup>۴</sup> بَز معتقد است که آنچه ما در زبان روزمره، پیوسته و بی‌هیچ مشکلی، به کمک واژگان انجام می‌دهیم اساساً مسبوق به ارزیابی مان از این واژگان نیست.<sup>۵</sup> برای فهم ادعای بَز، فرض کنید به مغازهٔ پارچه‌فروشی رفته‌اید. پس از پسندیدن پارچه، بَز از متر خود را از روی پیشخوان برمی‌دارد و مشغول متر کردن پارچه می‌شود. تا اینجا همه چیز روال عادی خود را دارد تا اینکه شما از بَز می‌خواهید، پیش از متر کردن پارچه، ابتدا خود متر را اندازه بگیرد. در این لحظه از چهرهٔ بهت‌زده -یا شاید عصبانی- بَز آشکارا در خواهید یافت که درخواست نامأنوسی را طرح کرده و روال عادی ماجرا را بهم زده‌اید. اگر چه این امر کاملاً محتمل است که آن روز یکی از اهالی بازار -به‌شوخی- متر بَز را با متری معیوب عوض کرده باشد، ولی کماکان درخواست شما نامأنوس جلوه خواهد کرد. بیایید موقعیت را تغییر دهیم. این بار فرض کنید

۱. نک. Hansen, 2014: section 2.

2. John Austin

3. Avner Baz

۴. نک. Baz, 2012: 2 & 10-11 & 90-91.

۵. به‌طور خاص، نک. Baz, 2012: 107 [footnote 28] & 126-7.

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

که، پس از پسندیدن پارچه، بزّاز متر خود را از روی پیشخوان برمی‌دارد ولی، پیش از متر کردن پارچه، ابتدا متر خود را با متری دیگر اندازه‌گیری می‌کند تا به شما اطمینان دهد که مترش درست کار می‌کند. آیا بهت زده - یا شاید همراه با عصبانیت - تصور نخواهید کرد که بزّاز شما را دست انداخته است؟ آیا تلاش بزّاز برای اطمینان دادن به شما دربارهٔ صحت مترش نامأنوس جلوه نخواهد کرد؟ از دید فیلسوفانی همچون بزّ، علت این نامأنوس بودن‌ها به این واقعیت برمی‌گردد که، در هر دو حالت، اندازه‌گیری خودِ متر - لاقل برای لحظه‌ای - روال روزمره‌ای را که به آن عادت کرده‌ایم مختل می‌کند. به‌طور کلی، روال عادی ما اجرا به‌گونه‌ای است که اندازه‌گیری خودِ متر جزئی از فرآیند کار کردن با متر به‌شمار نمی‌آید. به بیان دیگر، مادام که فرد مشغول اندازه‌گیری خودِ متر است، در حال کار کردن با متر نیست و مادام که در حال کار کردن با متر است نیز درگیر این پرسش نیست که آیا مترش درست کار می‌کند یا نه.<sup>۱</sup> از دید این فیلسوفان، کار کردن ما با واژگان در زبان روزمره نیز چنین است. با آنکه به‌خوبی از پس کار کردن با واژگان برمی‌آییم، ولی این توانایی لزوماً حاکی از آن نیست که، از پیش، نوعی ارزیابی هستی‌شناسانه یا معرفت‌شناسانه در باب این واژگان انجام داده‌ایم (یا حتی آن را لازم می‌دانیم).<sup>۲</sup> به این ترتیب، طرح موقعیت‌های محتمل فرضی جهت ارزیابی تجربی نحوهٔ کاربرد واژگان در زبان روزمره - همچون درخواست ما از بزّاز برای اندازه‌گیری مترش - متضمن درخواستی نامأنوس خواهد بود. زیرا طبیعت این موقعیت‌ها به‌گونه‌ای است که غالب ریط‌های واژگان فرد را با جهان درون و بیرون او نادیده می‌گیرد (یا به‌نحو کنترل‌شده‌ای دست‌کاری می‌کند) و این در حالی است که این ریط‌ها تکیه‌گاه شکل‌گیری کاربردهای واژگان در زبان روزمره‌اند. نادیده‌گرفتن (یا دست‌کاری) این ریط‌ها روال روزمرهٔ کار کردن با واژگان را مختل می‌کند. بنابراین، نمی‌توان تصور کرد که این موقعیت‌ها امکان ارزیابی نحوهٔ کاربرد واژگان در زبان روزمره را فراهم می‌کنند. زیرا قرار دادن فرد در این موقعیت‌ها به اختلال (یا حتی زایل شدن) روال روزمره به‌کارگیری واژگان منجر می‌شود و - به قول ویتگنشتاین - گویا زبان را به تعطیلات می‌فرستد.<sup>۳</sup> با این توصیف، اگر یک کاربر زبان روزمره را در چنین موقعیت‌هایی قرار دهیم و از او بپرسیم آیا اسناد معرفت به‌درستی انجام شده است یا نه، چون این موقعیت‌ها مختل‌کننده - یا لاقل متفاوت با - روال عادی به‌کارگیری واژگان در زبان روزمره

۱. نک. ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: بندهای ۴۹ و ۵۰. به‌قول آستین، مادام که مشغول یک بازی هستیم، درگیر این پرسش نیستیم که آیا حرفمان به‌دنبال پیروز شدن است یا نه. زیرا اگر غیر از این باشد، آنگاه آنچه مشغول آنیم هر چیزی می‌تواند باشد جز آنکه یک بازی باشد. نک. Austin, 1961: 50.

۲. نک. Austin, 1961: 25-37 & 53. مقایسه شود با عبارات ویتگنشتاین در بند ۱۴۸ از کتاب دربارهٔ یقین: «چرا وقتی می‌خواهم از صندلی بلند شوم خودم را قانع نمی‌کنم که هنوز دو پا دارم؟ چرایی وجود ندارد. این کار را نمی‌کنم، همین. این طور عمل می‌کنم».

۳. نک. ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۳۸؛ یا به قول آستین، در این مواقع، «واژگان ما را قالمی گذارند»؛ نک. Austin, 1961: 36 & 56.



Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

است، پس وی تکیه‌گاهی برای شکل دادن به نوعی کاربرد برای واژه «دانستن» نخواهد یافت و چه بسا در این باره سردرگم بماند که اکنون باید چه کار کند. چهره بهت‌زده (یا شاید عصبانی) بزاز را در مقابل خود تصور کنید. البته منظور این نیست که کاربر زبان روزمره معنای این پرسش را در نمی‌یابد که آیا اسناد معرفت به درستی انجام شده است یا نه، بلکه منظور این است که معلوم نیست اساساً چرا او باید به چنین پرسشی بیندیشد. زیرا جریان روزمره به کارگیری واژگان متضمن مواجه شدن با چنین پرسشی نیست.<sup>۱</sup> اگر این ایراد بزبجا باشد، آنگاه دیگر به همین سادگی نمی‌توان، به صرف طرح چنین موقعیت‌هایی، مدعی ارزیابی تجربی نحوه کاربرد واژه «دانستن» در زبان روزمره شد تا چه رسد به اینکه ادعا شود از این طریق کاربرد جدید و متفاوتی برای این واژه یافت شده است، به نحوی که برای برطرف کردن مثال‌های نقض گتیه (وار) به کار می‌آید.

اگرچه این ایراد بز تا حدی سخت‌گیرانه به نظر می‌رسد و اخیراً قرائنی آزمایشگاهی علیه آن یافت شده است،<sup>۲</sup> با این حال، به نظر ما این ایراد بز حاوی هشدار است که هم‌چنان می‌تواند به قوت خود باقی باشد. شاید در برخی موارد، طرح موقعیت‌های محتمل فرضی به ارائه نوعی ارزیابی درباره جهان منجر شود که واژگان زبان روزمره به آن اشاره دارند. ولی، افزون بر این، باید همیشه توجه داشت که کاربر زبان روزمره این واژگان را نه پادروا، بلکه در همین جهان و گره خورده با تمام نیازها، تعلقات و دغدغه‌هایی که در این جهان دارد به کار می‌گیرد. بنابراین، بیش از هر چیزی، باید پی‌جوی پرسش‌هایی باشیم که ناظر به این وجه از واژگان زبان روزمره‌اند. به‌طور مثال، باید پرسیم در فلان موقعیت محتمل فرضی «کدام اظهار معنادار است، آن معنا دقیقاً چه خواهد بود و باید چه چیزی در پس‌زمینه ماجرا، از پیش، در جای خود قرار گرفته باشد تا این اظهار چنان معنایی داشته باشد».<sup>۳</sup> زیرا در زبان روزمره گاهی اوقات ممکن است – آگاهانه یا ناآگاهانه<sup>۴</sup> – صرفاً چیزی در پس‌زمینه اظهار فرد جابه‌جا شده و هنوز سر جای خودش قرار نگرفته باشد و، بنابراین، واژگان – هم‌چون چرخ‌دنده‌هایی

۱. نک. Baz, 2012: 105-27. آستین با طرح مثالی درباره گربه خانگی اش نشان می‌دهد که زبان روزمره برای استفاده در هر موقعیتی نیست و صرفاً در موقعیت‌های عادی کارایی دارد. بنابراین، اگر بر فرض، با موقعیتی غیرعادی مواجه شویم، آنگاه درمی‌یابیم که زبان روزمره کارایی خودش را از دست می‌دهد. نک. Austin, 1961: 35-6 & 81.

۲. بنابر این شواهد، در برخی از مثال‌های نقض گتیه (وار)، اوضاع برخلاف ادعای بز است و افراد عادی، به همان اندازه که در استفاده از واژگان زبان روزمره سردرگم نمی‌مانند، در مواجهه با این پرسش که آیا، در فلان موقعیت محتمل فرضی، اسناد معرفت به درستی انجام شده است یا نه سردرگمی چندانی از خود نشان نمی‌دهند و، از همه مهم‌تر اینکه، پاسخ‌های مشابهی ارائه می‌دهند. این شواهد حتی مدعی‌اند که برخلاف ادعای دیگر بز، می‌توان مواردی از کاربرد زبان روزمره را سراغ گرفت که حتی مسبوق به نوعی ارزیابی دقیق فرد از واژگان مورد استفاده‌اش می‌باشد. نک. Hansen, 2018: section 3.

۳. نک. Baz, 2012: 128-9.

۴. لطفیه‌ها و نمایش‌های کم‌مدی مصداقی از استفاده نابجا ولی آگاهانه از واژگان زبان روزمره‌اند. موارد ناآگاهانه را نیز می‌توان در کودکان، دیوانگان و افراد بی‌کم‌سواد سراغ گرفت.

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

که به درستی روی هم سوار نشده و گیر کرده‌اند- به درستی کار نکنند. اینکه توقع نداریم افراد غالباً این گونه سخن بگویند یا آنکه هر از گاهی اظهار آنان سبب خندیدن، بی‌حوصله شدن و از کوره در رفتن یا حتی سکوت و برانگیختن حس همدردی مان می‌شود، همگی گویای این واقعیت است که این اظهار فرد حتی اگر اتفاق مهمی به شمار آید-<sup>۱</sup> حاوی کاربردی نابجا از واژه در زبان روزمره است که کار خاصی انجام نمی‌دهد (یا توقع نداریم که غیر از این باشد). با این توصیف، اگر چه در مثال فردی که به اختلال اضطراب بیماری مبتلاست یا مثال فردی که عزیزی را از دست داده است، به ترتیب، با نوعی از اسناد معرفت مواجهیم که فاقد مؤلفه صدق و مؤلفه باور است، ولی طبیعت زبان روزمره - که در نسبت با مجموعه رفتارهای فرد، واکنش‌های اطرافیان و حوادث پیرامون قرار دارد- به ما یادآور می‌شود که چیزی در پس زمینه استفاده فرد از واژه «دانستن» هنوز در جای خودش قرار نگرفته است. اینکه در چنین مواقعی به اظهارات فرد چندان اعتنایی نمی‌کنیم و این بی‌اعتنایی نیز توهین به او تلقی نمی‌شود، اینکه گاهی از کوره در می‌رویم و از او می‌خواهیم این ادعاها را کنار بگذاریم و مواردی از این دست،<sup>۲</sup> همگی گویای آن است که توقع نداریم او هم چنان واژه «دانستن» را به این نحو به کار ببرد.<sup>۳</sup> اگر این گونه باشد، پس نمی‌توان چنین کاربردهایی از واژه «دانستن» را یک کاربرد جدید و متفاوت از آن در زبان روزمره به شمار آورد، چه رسد به اینکه بخواهیم، با تکیه بر آن، راهی برای برطرف کردن مسئله مان بیابیم.<sup>۴</sup>

**الف-۲- دومین سوءفهم این است که بپنداریم واژگان زبان روزمره همیشه به یک نحو**

### عمل می‌کنند

باید توجه داشت که اعراض از سوءفهم نخست ما را به سوءفهم دیگری در باب طبیعت زبان روزمره سوق ندهد. بز خاطر نشان می‌سازد از این واقعیت که واژگان زبان روزمره درباره جهان و گره خورده با ابعاد مختلف حیاتمان در همین جهان‌اند یا اینکه دانستن معنای آنها به منزله دانستن نحوه استفاده

۱. به‌طور مثال، لطیفه‌ها و نمایش‌های کمدی در زندگی روزمره از اهمیت بسزایی برخوردارند، چنان‌که گاه حاضریم هزینه‌های هنگفتی برای دیدن یک نمایش یا اجرای کمدی بپردازیم. مثال دیگر را می‌توان در اشتباهاتی سراغ گرفت که کودک در نخستین تلاش‌هایش برای ساختن یک جمله کامل مرتکب می‌شود. گاه این اشتباهات کودک برای والدین مهم‌ترین و خاطره‌انگیزترین اتفاق عمرشان به‌شمار می‌آید.

۲. مقایسه شود با موضع آستین درباره هم‌ارزی اظهار «من می‌دانم که ...» با اظهار «من سوگند می‌خورم که ...» در زبان روزمره؛ نک. Austin, 1961: 67-71.

۳. نک. Ichikawa & Steup, 2018: section 1.2.

۴. اگر چه، در اینجا، بحث بیشتر معطوف به رویکرد زبانی است، ولی در این میان می‌توان معرفت‌شناسانی را نیز سراغ گرفت که، با تکیه بر رویکرد معرفتی، سعی کرده‌اند تئوری‌ای در باب ماهیت معرفت ارائه دهند که بتواند مثال‌هایی از این دست را نیز تبیین کند. به‌طور مثال، نک.

Stanley, J., *Knowledge and Practical Interests*, Oxford, Clarendon Press, 2005. (See: chapter 5 ff.)

Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

صحیح و ماهرانه از آنها در بطن جهان پیرامون و در گفت‌وگوی با اطرافیانمان است، نمی‌توان تئوری‌ای نظام‌مند بیرون کشید که وظیفه‌اش پل زدن میان واژگان زبان روزمره و جهان خارج باشد. او به تبع آستین و ویتگنشتاین - معتقد است که نمی‌توان پنداشت بهترین تبیین، در این باره که چرا فلان واژه در زبان روزمره دارای فلان کاربرد خاص می‌باشد، این است که واژگان در زبان روزمره ابتدائاً ناظر به شیء و اوصاف آن (مجموعه‌ای از اشیا و اوصاف آنها) است و تنها از این راه است که کاربردهای متعدّدشان را می‌یابند.<sup>۱</sup> چنین تصویری ناشی از این سوءفهم است که واژگان زبان روزمره همیشه به یک نحو عمل می‌کنند. بنابر این سوءفهم، می‌پنداریم که واژگان فقط برای توصیف اشیا به کار می‌آیند و هیچ کارکرد دیگری ندارند.<sup>۲</sup>

از دید فیلسوفان زبان روزمره و مدافعان جدیدشان، واژگان زبان روزمره - همچون ابزارهای یک جعبه‌ابزار - می‌توانند کاربردهای متنوع و حتی پیش‌بینی نشده‌ای داشته باشند.<sup>۳</sup> مثلاً با آنکه پیچ‌گوشتی غالباً به کار پیچاندن پیچ‌ها می‌آید ولی نمی‌توان با دیدن پیچ‌گوشتی در دستان یک فرد بلافاصله نتیجه گرفت که حتماً در آن اطراف پیچی برای پیچاندن وجود دارد. زیرا ممکن است فرد بخواهد که از آن پیچ‌گوشتی برای ایجاد سوراخ یا شکاف در سطوح، بیرون کشیدن چیزی از لای یک درز یا حتی ناخنش استفاده کند. چه بسا بخواهد آدای پیچاندن، سوراخ کردن یا بیرون آوردن چیزی را در آورد. شاید صرفاً برای سرگرمی می‌خواهد آن را روی نوک دماغش ایستاده نگاه دارد و مواردی از این دست. واژگان زبان روزمره نیز چنین‌اند. مثلاً با آنکه اسناد معرفت غالباً برای توصیف نسبتی متفاوت از «حدس زدن»، «تصور کردن»، «باور داشتن» یا «مطمئن بودن» میان فرد و شیء/وضع خاصی در جهان واقع به کار می‌آید، ولی نمی‌توان با این اسناد بلافاصله نتیجه گرفت که حتماً در اطراف فرد یک شیء (وضع واقع‌ای) وجود دارد و او اکنون مشغول توصیف نسبت معین خودش (یا فردی دیگر) با آن است. ممکن است که فرد بخواهد از اسناد معرفت برای تصحیح، یادآوری یا تأکید بر بخشی از یک داستان یا بازی استفاده کند.<sup>۴</sup> چه بسا بخواهد صرفاً آدای کسی را در آورد که می‌داند. شاید این اظهار صرفاً حاوی فرضی اولیه برای امکان‌پذیری تحقق نسبتی معین میان فرد و شیء (وضع واقع‌ای) در جهان باشد و، در نتیجه، هنوز حاوی هیچ ادعایی در این باره نباشد که آیا اکنون آن نسبت محقق

۱. نک. Baz, 2012: 19-20 & 36-8 & 47 & 81-6. مقایسه شود با ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: بند ۱ و Austin, 1961: 29-30 & 71-84.

۲. نک. ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: بند ۳۰۴.

۳. نک. ویتگنشتاین، ۹۸۳۱: بندهای ۱۱ و ۱۴.

۴. مثلاً فردی داستان نبرد رستم و سهراب را به گونه‌ای تعریف می‌کند که، در پایان، سهراب زنده می‌ماند و شما معترضان می‌گویید: «ولی من می‌دانم که سهراب می‌میرد» یا در حین بازی به حرفتان می‌گویید: «می‌دانم که وقت بازی تمام شده است».

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

شده است یا نه، چه رسد به اینکه بخواید آن نسبت را توصیف کند.<sup>۱</sup> اصرار بر اینکه اسناد معرفت از سوی فرد همیشه و تنها در نسبت معین فرد باشی (وضع واقع‌ای) در جهان معنادار می‌شود، همچون اصرار بر این ادعاست که اگر فردی پیچ‌گوشی در دست دارد حتماً در آن اطراف پیچی برای پیچاندن وجود دارد و، در این میان، مهم نیست آن پیچ واقعی است یا فرضی یا نوعی هیچ‌چیز.<sup>۲</sup> نامأنوس بودن این ماجرا حاکی از آن است که، علاوه بر مخدوش بودن ادعای عرضه تئوری‌ای واحد درباره کاربرد واژه «دانستن» در زبان روزمره، ادعای توصیفی بودن این کاربرد نیز قابل‌خنده است.<sup>۳</sup> پس نمی‌توان، با تکیه بر رویکرد زبانی، به همین سادگی ادعا کرد که یافتن کاربردی متفاوت برای واژه «دانستن» لزوماً به منزله یافتن وصفی (یا مجموعه اوصافی) متفاوت برای آن چیزی است که این واژه به آن اشاره دارد.<sup>۴</sup> البته این به معنای آن نیست که تحلیل‌های متکی بر شهودهای زبانی مان بیهوده‌اند، بلکه تنها به منزله هشدار است در این باره که به‌صرف چنین تحلیل‌هایی نمی‌توان تئوری‌ای در باب طبیعت معرفت بیرون کشید یا لاقلاً چنین تئوری‌ای با اما و اگرهای فراوانی روبه‌رو خواهد بود.<sup>۵</sup>

### ب- ادله مدافعان فلسفه آزمایش‌محور

غالب فیلسوفان زبان روزمره - فارغ از اینکه درباره استفاده بجا (یا نابجا) از این زبان چه موضعی داشته باشند - فرض را بر این می‌نهند که مهارت فرد در به‌کارگیری زبان روزمره وابسته به مهارت او در به‌کارگیری شهودهایی است که متضمن نوعی معرفت پیشین درباره استفاده‌های بجا (یا نابجا) از آن زبان‌اند. از دید این فیلسوفان، کافی است کاربر ماهر زبان روزمره باشید، آنگاه توقع می‌رود به‌طور

۱. مثلاً در مقابل این اعتراض که «آیا حواست هست چه می‌گویی؟» پاسخ دهید: «می‌دانم که چه می‌گویم». یا در مواجهه با فرد مضطرب یا مردود بگویید: «می‌دانم که اوضاع آن طوری نیست که تصور می‌کنی». با چنین اظهارهایی، شما هنوز نسبتی میان خود و شبی در جهان را توصیف نکرده‌اید بلکه صرفاً نشان داده‌اید که اگر بناست نسبتی برقرار باشد، در پس‌زمینه، از پیش، باید چه چیزی را فرض کرد. به‌طور مثال، نک.

سلیمانی خورموجی، مهدی؛ علمی سولا، محمد کاظم، «هر فردی در آگاهی از خودش خطاناپذیر است...»، حکمت و فلسفه، شماره چهارم، صص ۱۴۴-۱۱۷، ۱۳۹۳.

۲. نک. ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: بندهای ۴-۲۹۳.

۳. در این باره، آستین، با طرح مثالی درباره مردی از منجستر، استدلال می‌کند که اگر کاربرد واژه «دانستن» در زبان روزمره توصیفی باشد، آنگاه مثلاً این اظهار ساده که «من می‌دانم او عصبانی است» عملاً غیرممکن خواهد شد. زیرا، برای رد احتمالات متعدد در این باره که این توصیف، در واقع، توصیف چه چیزی است، به حجم بسیار زیادی از اطلاعات درباره آن فرد نیاز خواهد بود، آن‌قدر زیاد که عملاً نمی‌توان داشتن آن را به کسی نسبت داد. باین‌حال، ما در زبان روزمره، به‌دفعات، از این اظهار یا اظهارات مشابه استفاده می‌کنیم و بعید به نظر می‌رسد کسی دارای چنین حجم زیادی از اطلاعات درباره دیگران باشد. بنابراین، واژه «دانستن» نمی‌تواند کاربردی توصیفی داشته باشد. نک. Austin, 1961: 71-84.

۴. نک. Baz, 2012: 17-21 & 94-5 & 141-2 & 157 & 159.

۵. برای مطالعه بیشتر، نک.

Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

شهودی و بی‌نیاز از هر گونه آزمون تجربی بتوانید تعیین کنید که، در یک موقعیت محتمل فرضی، سایر کاربران ماهر آن زبان چگونه رفتار خواهند کرد.<sup>۱</sup> این توقع پر بیراه نیست و بی‌شک تکیه بر شهودهایمان می‌تواند ناظر به جایگاه سنتی آنها در گره‌گشایی از مسائل فلسفی باشد.<sup>۲</sup> باین حال، در سال ۱۹۵۷ در دانشگاه استنفورد، منازعه‌ای میان استنلی کول<sup>۳</sup> و بنسین میتس<sup>۴</sup> دربارهٔ روش ارزیابی اظهارات افراد در زبان روزمره، با تکیه بر شهودهای زبانی، شکل گرفت که تبعاتش دیدگاه پیشینمان نسبت به شهود را مخدوش می‌کرد.<sup>۵</sup> اگرچه این منازعه تا اواخر قرن بیستم در حاشیه قرار داشت، ولی تعداد روزافزون قرائن به‌دست‌آمده از پژوهش‌های آزمایشگاهی، چنان پیش‌فرض فیلسوفان زبان روزمره -دربارهٔ توانایی کاربران ماهر این زبان جهت پیش‌بینی دقیق رفتار سایر کاربران در یک موقعیت محتمل فرضی - را به چالش می‌کشید<sup>۶</sup> که سبب شد به تدریج این تردید به جان برخی فیلسوفان بیفتد که شاید بهتر باشد، براساس مشاهدات تجربی مان، روش‌های شهودمحور سنجش فلسفی تئوری‌ها را مورد بازنگری جدی قرار دهیم.<sup>۷</sup> تأکید بر این بازنگری روش‌شناسانه -که البته لزوماً به معنای کنار نهادن اتکای بر شهودهایمان نیست و هر از گاهی به تأیید دوباره اتکایمان بر آنها نیز منجر می‌شود- بستر شکل‌گیری حیطه‌ای را در فلسفه معاصر فراهم آورد که امروزه فلسفه آزمایش محور نامیده می‌شود.<sup>۸</sup> از دید مدافعان فلسفه آزمایش محور، اگر معرفت‌شناس بخواهد با تکیه بر شهودهای زبانی مان راهی برای برطرف کردن مثال‌های نقض‌گنیه‌وار (وار) بیابد، آنگاه لااقل به دو دلیل زیر راه‌حلش می‌تواند قابل‌خداشه باشد.

۱. نک. Mates, 1958: 165. هم‌چنین 3-4 Hansen, 2017: sections

۲. نک. 1-7 Cappelen, 2012: 2-3, 214-15, 218, 235 & Williamson, 2007: هم‌چنین نک صفحات ۲۰۱-۱۰۰ از مقاله زیر:

Sosa, E., "Experimental Philosophy and Philosophical Intuition", *Philosophical Studies*, Vol. 132, pp. 99-107, 2007. doi:10.1007/s11098-006-9050-3

3. Stanley Cavell

4. Benson Mates

۵. محور اصلی نزاع میان آنان این بود که آیا کاربردهای روزمره زبان دارای خصلتی هنجاری و تبعاً واجد مؤلفه‌ای پیشین و مستقل از مشاهدهٔ تجربی رفتار کاربران زبان است یا آنکه دارای خصلتی توصیفی و تبعاً متکی بر مشاهده تجربی رفتار کاربران زبان است یا نه. برای مطالعه خلاصه‌ای از ادعای میتس نک. Hansen, 2017: section 2. برای مطالعه خلاصه‌ای از ادعای کول، نک. Hansen, 2017: section 4 ff.

۶. نک. 12-13 Stich & Tobia, 2016: هم‌چنین 4.1 Hansen, 2017: section

۷. نک. 161 Mates, 1958: هم‌چنین 1 & 5 Hansen, 2017: sections

۸. نک. 5-14 Stich & Tobia, 2016: هم‌چنین برای آشنایی بیشتر، نک.

Knobe, J. & Nichols Sh., "Experimental Philosophy", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, edited by Edward N. Zalta, Winter 2017.

<<https://plato.stanford.edu/archives/win2017/entries/experimental-philosophy/>>.

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

دلیل ۱. شهودهایمان، به‌جای آنکه راهی برای رفع مناقشه‌های فلسفی باشند، خودشان هنوز محل مناقشه‌اند

هنوز در این باره که چگونه باید شهود را تعریف و مصادیق آن را تعیین کرد یا حتی در این باره که آنها باید دارای چه الگو(ها)ی کلی‌ای باشند اجماع قانع‌کننده‌ای ایجاد نشده است. هم‌چنین، در این باره که محتوای شهودهایمان از کجا می‌آید، هنوز به توصیفی جامع -یا لاقلاً مورد اتفاق نظر- دست نیافته‌ایم. اگرچه توقع داریم محتوای شهودهایمان، بیش از آنی که کاذب باشد، صادق از آب در آید و روش‌های شهودمحورمان را نیز بر همین توقع بنا کرده‌ایم، ولی هنوز به‌طور قانع‌کننده‌ای نمی‌دانیم چرا باید این توقع را بر هر ادعای بدیلی دیگری -مثلاً ادعای شکاک- ترجیح دهیم. اگر این‌گونه باشد، آنگاه نمی‌توان به‌طور دقیقی تعیین کرد چگونه شهودهایمان می‌توانند (یا باید) به کارمان بیایند.<sup>۱</sup> حتی اگر در این باره نیز به‌طور اجمالی چیزهایی بدانیم، هنوز نمی‌توان به‌طور دقیق تعیین کرد که تحت چه شرایطی شهودهایمان ممکن است تئوری‌مان را با مشکل مواجه سازند. به‌طور مثال، با آنکه در مثال‌های نقض گتیه (وار) به‌طور اجمالی می‌دانیم شهودهای زبانی‌مان مخدوش بودن برخی اسنادهای معرفت‌را، در برخی موارد خاص، نمایان می‌سازند، ولی اگر بخواهیم پا را از این فراتر نهمیم و تئوری جدیدی برای اسناد معرفت ارائه دهیم، آنگاه درمی‌یابیم که با تکیه بر آنچه از شهودهایمان می‌دانیم نمی‌توان به‌طور دقیقی پیش‌بینی کرد که دوباره کی و کجا تئوری جدیدمان مخدوش خواهد شد. ناتوانی شهودها در تعیین نقاط ضعف تئوری جدیدمان صلاحیتشان را در باب راستی آزمایی آن تئوری نیز مخدوش می‌سازد. بنابراین، با تکیه بر شهودهایمان نمی‌توان به همین سادگی مدعی ارائه تئوری‌ای شد که به‌نحو درخوری نشان می‌دهد که، در یک موقعیت محتمل فرضی، کاربران ماهر زبان روزمره چگونه رفتار خواهند کرد.<sup>۲</sup>

دلیل ۲. تکیه بر شهود، عواملی را در روند حل مسئله دخالت می‌دهد که شاید ربط معناداری به مسئله گتیه نداشته باشند

چهارم بسیار مهمی است (۱) از زیر سؤال ببرند و مدعی شوند همان‌طور که پیوسته قادریم اشیای موجود در میدان دیدمان را ببینیم بی‌آنکه نیاز باشد به‌طور دقیقی بدانیم مثلاً صلیبه، عنیبه، شبکیه، سلول‌های استوانه‌ای و مخروطی، رودپسین و متادوپسین چیستند و چه نقشی در سیستم بینایی بر عهده دارند، برای استفاده‌های پی‌درپی‌مان از شهودها نیز نیاز نداریم لزوماً اطلاعات دقیقی درباره مؤلفه‌های قوام‌بخششان در اختیار داشته باشیم. از دید آنان، شهودها را می‌توان جعبه سیاهی در نظر

۱. نک. Weinberg, 2007: 318-20, 328, 334 ff.; هم‌چنین Cappelen, Williamson, 2007: 215-20, 234-7, 241-3

Alexander & Weinberg, 2014: 133 و 2012: 52-7

۲. نک. Alexander & Weinberg, 2014: 134

Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

گرفت که باورها و تئوری‌هایمان را به‌عنوان ورودی می‌گیرد و، به‌عنوان خروجی، نوعی ارزیابی دربارهٔ آنها در اختیارمان قرار می‌دهد. با این اوصاف، دیگر مهم نیست که محتوای این جعبهٔ سیاه چیست یا چگونه کار می‌کند. آنچه مهم است ورودی‌ها و خروجی‌های این جعبه است که به کار می‌آیند.<sup>۱</sup> سوای آنکه چنین دیدگاهی دربارهٔ شهودهایمان تا چه حد می‌تواند مغایر با توقعمان از فلسفه‌ورزی -یعنی پی‌جوییِ چراییِ امور- باشد،<sup>۲</sup> قرائن آزمایشگاهی حاکی از آن است که اتکای ناسنجیده بر خروجی‌های این جعبهٔ سیاه نیز می‌تواند معرفت‌شناس را به دردسر بیندازد. سناریوهای محتمل طراحی‌شده در شرایط آزمایشگاهی نشان می‌دهد که هنگامی که از افراد خواسته می‌شود، با تکیه بر شهودهایشان مواردی از اسناد معرفت را ارزیابی کنند، آنگاه بسته به اینکه

- در کدام بستر تاریخی (فرهنگی)، طبقهٔ اجتماعی یا اقتصادی متولد شده یا رشد یافته باشند؛<sup>۳</sup>
  - در کدام برهه از زندگی‌شان (کمتر از ۳۰ سالگی یا بیشتر از آن) قرار دارند؛<sup>۴</sup>
  - اشتباه بودن اسناد معرفت، چه ریسکی را -و تا چه حدی- برای فرد به همراه داشته باشد؛<sup>۵</sup>
  - سناریو در قالب چه واژگانی طرح شده باشد؟ آیا این واژگان منظور را به‌نحو صریحی منتقل می‌کنند یا نه؟<sup>۶</sup>
  - آیا افرادی پیرامونشان وجود داشته که ارزیابی‌هایی اشتباه داشته باشند یا نه؟ آیا آنانی که ارزیابی‌هایی اشتباه داشته‌اند در اکثریت بوده‌اند یا نه؟ آیا در این میان مخالفانی نیز داشته‌اند یا نه؟
  - آیا به افراد وقت و انگیزه کافی برای ارزیابی داده شده است یا نه؟
- آیا اطلاع داشته‌اند که، با دعوت به ارزیابی کردن این اسناد معرفت، در معرض آزمایش قرار گرفته‌اند

۱. مقایسه شود با Cappelen, 2012: 95.  
 ۲. برخی حتی مقایسه‌ای این چنین میان قوای حسی مان و شهود را نادرست می‌دانند؛ نک. Weinberg, 2007: 323-8.  
 ۳. هم‌چنین Swain & Alexander & Weinberg, 2008: 147-9.  
 ۴. نک. Weinberg & Nichols & Stich, 2001: 436-48.  
 ۵. نک.  
 Colaço, D. & Buckwalter, W. & Stich S. and Machery, E., "Epistemic Intuitions in Fake-Barn Thought Experiments", *Episteme*, Vol. 11, No. 02, pp. 199-212, 2014. (DOI:10.1017/epi.2014.7)  
 ۶. نک.  
 Dinges, A. & Zakkou, J., "Much at Stake in Knowledge", *Mind and Language*. Accessed November 26, 2020. <<https://doi.org/10.1111/mila.12300>>.  
 البته آزمایش‌هایی نیز برای رد تأثیر مؤلفهٔ ریسک در اسناد معرفت نزد افراد عادی جامعه انجام شده است؛ نک. Rose, D. [et al.], "Nothing at Stake in Knowledge", *Nous*, Vol. 53, No. 1, pp. 224-47, 2017. DOI: 10.1111/nous.12211

۶. نک. Horvath, 2010: 451, 454-7.



.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

یا نه؟

- آیا، در حین آزمایش، فرد یا افرادی در کنارشان بوده است که درباره برخی ابهامات با آنان گفت‌وگو کنند یا نه؟<sup>۱</sup>
- آیا، قبل از ورود به آزمایش، برخی پیش‌آگاهی‌ها به آنان داده شده است یا نه؟ و اینکه چه پیش‌آگاهی‌هایی داده شده است؟<sup>۲</sup>
- آیا پای نوعی اثر وضعی معرفتی مثبت (منفی) نیز در میان بوده است یا نه؟<sup>۳</sup>
- و مواردی از این قبیل ...<sup>۴</sup>

ارزیابی‌هایشان نیز می‌تواند تغییر کند. به بیان دیگر، قرائن آزمایشگاهی نشان می‌دهند که یا شرایط مختلف سبب شکل‌گیری شهودهایی متفاوت در افراد می‌شود یا آنکه، به‌رغم شباهت شهودهایشان، تحت شرایط مختلف، به نحوه‌های متفاوتی از شهودهایشان برای ارزیابی استفاده می‌کنند.<sup>۵</sup> مادام که عواملی از این دست در شکل‌گیری یا نحوه به‌کارگیری شهودها تغییر ایجاد می‌کنند، نمی‌توانیم از آنها به‌نحو قانع‌کننده‌ای در ارزیابی تئوری‌هایمان بهره ببریم.<sup>۶</sup> زیرا معلوم نیست که آیا تمام شهودها این‌گونه‌اند یا نه؟ اگر نه، کدامشان، برای چه افرادی، کی و کجا این‌گونه نیستند؟ از همه مهم‌تر اینکه، چه عاملی (عواملی) باعث بروز چنین تفاوت‌هایی می‌شود؟<sup>۷</sup> افزون بر این، متغیر بودن شهودهایمان حاکی از این واقعیت است که بالاخره برخی از آنها می‌توانند دستخوش انواع سوگیری‌های شخصیتی، جنسیتی یا حتی قومی باشند، به گونه‌ای که آنها را مستعد خطا سازد. به بیان دیگر، برخی

۱. نک. Hansen, 2018: section 4.

۲. نک. Swain & Alexander & Weinberg, 2008: 141-7.

۳. نک. به صفحات ۸۰-۷۵ از مقاله زیر:

Beebe, J. R. & Buckwalter, W., "The Epistemic Side-Effect Effect", *Mind & Language*, Vol. 25, No. 4, pp. 474-98, 2010.

۴. آزمایش‌هایی نیز برای رد یا خدشه بر تأثیر برخی از مؤلفه‌های مذکور در اسناد معرفت‌نزد افراد عادی جامعه انجام شده است؛ نک.

Machery, E., [ & et al. ], "The Gettier intuition from South America to Asia", *Journal of Indian Council of Philosophical Research*, Vol. 34, pp. 517-41, 2017. DOI: 10.1007/s40961-017-0113-y

۵. اگرچه ظاهر این نتیجه شبیه مواضع نسبی‌گرایان و زمینه‌گرایان است، ولی باید توجه داشت که فلسفه آزمایش‌محور بیش از آنکه موضعی معرفت‌شناسانه یا هستی‌شناسانه باشد نوعی موضع‌شناسانه است و به همین دلیل رقیب آنها نیست که با ورود یکی دیگری ناگزیر به رفتن باشد. یک نسبی‌گرا یا زمینه‌گرا می‌تواند فیلسوفی آزمایش‌محور نیز باشد. هم‌چنین فیلسوف آزمایش‌محور قادر است عدم تقارن‌هایی را در شهودهای ما آشکار سازد که صرف نسبی‌گرایی و زمینه‌گرایی قادر نیست آنها را آشکار و تبیین کند. نک. Swain & Alexander & Weinberg, 2008: 150-53. هم‌چنین Horvath, 2010: 453-4.

۶. نک. Swain & Alexander & Weinberg, 2008: 140-1.

۷. نک. Swain & Alexander & Weinberg, 2008: 337-8, 340; Weinberg, 2007: 337-8, 340; Swain & Alexander & Weinberg, 2008: 146-53. هم‌چنین Horvath, 2010: 451-3.

Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

شهودها می‌توانند متأثر از (حساس به) چیزهایی باشند که غالباً در تصور اولیه‌مان از آنها لحاظ نمی‌شود. بنابراین، اگر معرفت‌شناس بخواهد برای برطرف کردن مثال‌های نقض گتیه (وار)، ناسنجیده، بر شهودهایی تکیه کند که با فهم کاربران زبان روزمره در هنگام اسناد معرفت (یا نحوه سخن گفتنشان درباره آن) گره خورده است، آنگاه چه‌بسا در معرض خطاهایی قرار گیرد که تشخیصشان دشوار-یا حتی غیرممکن-است، آن‌هم خطاهایی که تلاش برای رفعشان یا با مسئله گتیه ربط معناداری ندارد یا لاقابل‌بریشان هنوز محل مناقشه است.<sup>۲</sup> این نتیجه‌ای نیست که معرفت‌شناس در پی‌اش باشد.<sup>۳</sup>

### نتیجه‌گیری

در پایان لازم است یادآوری شود که ایرادهای ناظر به دامنه شمول و خلل استدلالی تا حد زیادی به پیشنهادهایی محدود است که در مقاله به آنها اشاره شد. ما مدعی نیستیم که همه پیشنهادها این‌گونه‌اند یا هر پیشنهادی در آینده نیز دچار چنین ایرادهایی خواهد بود. چه‌بسا بتوان پیشنهادی را سراغ گرفت که از عهده این دسته از ایرادها برآید. با این حال، به نظر ما، ایرادهای طرح‌شده از سوی مدافعان جدید فلسفه زبان روزمره و فلسفه آزمایش محور دارای دامنه نفوذ بیشتری است، زیرا به معضلات به‌مراتب بنیادی‌تری اشاره دارند. با آنکه این دو نحله فلسفی در باب روش درخور فلسفه‌ورزی با هم کنار نمی‌آیند، ولی هر دو حاوی هشدارهایی جدی درباره مثال‌های نقض گتیه (وار) و پیشنهادهایی ارائه‌شده برای رفعشان می‌باشند. استدلال مدافعان فلسفه زبان روزمره بر آزمون‌ناپذیری تجربی کاربرد واژگان زبان روزمره صرفاً محدود به پیشنهادهایی ارائه‌شده برای کاستن از شروط سنتی معرفت نیست. این استدلال می‌تواند حتی شامل پیشنهادهایی شود که با ارائه شرطی جدید قصد دارند مثال‌های نقض گتیه (وار) را برطرف کنند. علت تسری دامنه نفوذ این استدلال آن است که اساساً تلاش برای ارائه هرگونه آزمایش فکری جهت ارزیابی کاربرد واژگان زبان روزمره را مورد مناقشه قرار می‌دهد. این مناقشه، در وهله نخست، دامان خود مثال‌های نقض گتیه را می‌گیرد، زیرا این مثال‌ها نیز نوعی آزمایش فکری برای ارزیابی کاربرد واژگان زبان روزمره‌اند. در ادامه ماجراست که

1. to be sensitive to

۲. Weinberg, 2007: 321 هم‌چنین Alexander & Weinberg, 2014: 132-33؛ Weinberg, 2016: 74.

۳. تأکید می‌شود که اشاره به این معضلات به معنای آن نیست که شهود امری به‌کلی مخدوش است یا دیگر نمی‌توان (نباید) از آن در فلسفه‌ورزی استفاده کرد. مدعی فلسفه آزمایش محور این است که، برای مصون ماندن از چنین خطاهایی، گاه حتی برای برون‌رفت از بن‌بست‌های فلسفی -و به بیان دقیق‌تر، برای تبیین این واقعیت که چرا شهودهایمان به‌کار می‌آیند- ناگزیریم روش فلسفه‌ورزی‌مان را با آزمایش‌های تجربی‌ای گره بزنیم تا تعیین شود در کجا، تا کجا و چرا می‌توانیم بر شهودهایمان تکیه کنیم. نک. (Mates, 1958: 170)؛ (Alexander & Weinberg, 2014: 129-31) و (Weinberg, 2016: 74, 76, 82). اگرچه هنوز برخی دل‌نگرانی‌ها درباره قوت مواضع فیلسوفان آزمایش محور وجود دارد، ولی باید به این مسئله اندیشید که اگر، به‌فرض، روزی ادعای آنان تثبیت شد، آیا می‌دانیم چگونه باید واکنش نشان دهیم؛ آیا باید راه سومی در پیش گرفت؟ نک. Horvath, 2010: 450-51, 472-5.

4. Thought Experiment

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف

پیشنهادهای ارائه‌شده برای رفع مثال‌های نقض را نیز شامل می‌شود. زیرا این پیشنهادها نیز -همچون مثال‌های نقض گتیه (وار)- متضمن این پیش‌فرض قابل‌مناقشه‌اند که می‌توان کاربرد واژگان زبان روزمره را به‌نحو تجربی آزمود. آنها متضمن پیش‌فرض قابل‌مناقشه دیگری نیز می‌باشند: اینکه واژگان زبان روزمره همیشه به یک نحو عمل می‌کنند. به نظر نمی‌رسد که هنوز اجماعی درباره‌ی این پیش‌فرض‌ها ایجاد شده باشد و مادام که این وضع برقرار است، نمی‌توان توقع داشت که هیچ‌یک از پیشنهادهای ارائه‌شده برای رفع مثال‌های نقض گتیه (وار) موفق از آب درآید. با این‌همه، حتی اگر بپذیریم که بالاخره می‌توان به‌نحوی درباره پیش‌فرض‌های مذکور به نوعی اجماع نظر رسید، هم‌چنان با معضل به‌مراتب جدی‌تری مواجهیم. فیلسوفان آزمایش‌محور معتقدند که روشمان برای ارزیابی تئوری‌های فلسفی متکی بر شهودهایی است که خودشان هنوز محل مناقشه‌اند و، از این مهم‌تر آنکه، این شهودها پای عواملی را به میان می‌کشند که یا ربط چندانی به مسئله فلسفی مان ندارند یا آنکه ربطشان قابل‌مناقشه است. تا آنجا که دامنه مطالعه ما اجازه می‌دهد، این معضل صرفاً به پیشنهادهایی محدود نیست که به کاستن یکی از شروط سنتی معرفت‌منجر می‌شوند، بلکه دامان سایر پیشنهادها و حتی خود مثال‌های نقض گتیه (وار) را نیز می‌گیرد. ظاهر ماجرا به گونه‌ای است که گویا هنوز مسائل حل‌نشده فراوانی برای فیلسوف باقی مانده است.<sup>۱</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

۱. بی‌هیچ تردیدی، این مقاله تا حد زیادی مدیون انتقادات و پیشنهادهای داور ناشناس مجله شناخت می‌باشد.

## منابع

زارع پور، محمد صالح (۱۳۸۹)، «تحریری از نقد اشمیت-پتری بر اولین مثال نقض گتیه»، فلسفه و کلام اسلامی، شماره ۱، سال چهل و سوم، صص ۶۸-۵۱.

کشفی، عبدالرسول (۱۳۸۳)، «تعریف سه جزئی معرفت و شرط چهارم»، نامه حکمت، شماره ۳، صص. ۹-۲۸.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۹)، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، چاپ پنجم.

Alexander, J. & Weinberg, J. M. (2014), The Unreliability of Epistemic Intuitions, *Current Controversies in Experimental Philosophy*, edited by Edouard Machery and Elizabeth O'Neil, pp. 128-45.

Austin, J. (1961), *Philosophical Papers*, edited by J. O. Urmson & G. J. Warnock, Oxford, Clarendon Press.

Baz, A. (2012), *When Words are Called For; A Defense of Ordinary Language Philosophy*, Cambridge, Harvard University Press.

Cappelen, H. (2012), *Philosophy without Intuitions*, Oxford, Oxford University Press.

Gettier, E. L. (1963), "Is Justified True Belief Knowledge?", *Analysis*, Vol. 23, No. 6, pp. 121-3.

Goldman, A. [ & Olsson, E. J. ] (2009), Reliabilism and the Value of Knowledge, *Epistemic Value*, edited by A. Haddock & A. Millar, and D. Pritchard, New York, Oxford University Press, pp. 19-41.

Hansen, N. (2018) "Nobody would really talk that way! the critical project in contemporary ordinary language philosophy", *Synthese* (<https://doi.org/10.1007/s11229-018-1812-x>).

Hansen, N. (2014), "Contemporary ordinary language philosophy", *Philosophy compass*, Vol. 9, No. 8, pp. 556-569. (<https://doi.org/10.1111/>

.....  
 سلیمانی خورموجی، فتح طاهری، سیف  
 phc3.12152). Available at (<http://centaur.reading.ac.uk/37465/>).

Hansen, N. (2017), Must We Measure What We Mean?, *Inquiry: An Interdisciplinary Journal of Philosophy*, Vol. 60, No. 8, pp. 785-815.

<<http://dx.doi.org/10.1080/0020174X.2017.1310666>>.

Hawthorne, J. (2002), "Deeply Contingent A Priori Knowledge", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. 65, No. 2, pp. 247-69.

Hazlett, A. (2010), "The Myth of Factive Verbs", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. 80, No. 3, pp. 497-522.

Hazlett, A. (2015), "The Maturation of the Gettier Problem", *Philosophical Studies*, Vol. 172, pp. 1-6.

Horvath, J. (2010), "How (not) to React to Experimental Philosophy", *Philosophical Psychology*, Vol. 23, No. 4, pp. 447-80. <[http:// dx.doi.org/10.1080/09515089.2010.505878](http://dx.doi.org/10.1080/09515089.2010.505878)>

Ichikawa, J. J. & Steup, M. (Accessed Summer 2018), "The Analysis of Knowledge", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, edited by Edward N. Zalta,

<<https://plato.stanford.edu/archives/sum2018/entries/knowledge-analysis/>>.

Mates, B. (1958), On the Verification of Statements about Ordinary Language, *Inquiry: An Interdisciplinary Journal of Philosophy*, Vol. 1, No. 1-4, pp. 161-71,

<<http://dx.doi.org/10.1080/00201745808601278>>.

Moser, P. K. (2010), tripartite definition of knowledge, *A Companion to Epistemology*, edited by J. Dancy, E. Sosa and M. Steup, 2<sup>ed</sup> edition, Willey-Blackwell.

Radford, C. (1966), "Knowledge: By Examples", *Analysis*, Vol. 27, No. 1, pp. 1-11.

Stich, S. & Tobia, K. P. (2016), "Experimental Philosophy and the Philo-

.....  
Soleimani Khormouji, Fath Taheri, Sayf

sophical Tradition”, *A Companion to Experimental Philosophy*, edited by J. Sytsma & W. Buckwalter, Wiley & Sons Ltd., pp. 5-21.

Swain, S. & Alexander, J. and Weinberg, J. M. (2008), “the Instability of Philosophical Intuitions: Running Hot and Cold on Truetemp”, *Philosophical and Phenomenological Research*, Vol. 76, No. 1, pp. 138-55.

Weinberg, J. M. & Nichols Sh. and Stich S. (2001), “Normativity and Epistemic Intuitions”, *Philosophical Topics*, Vol. 29, No. 1/2, pp. 429-60, Accessed November 20, 2020. <<http://www.jstor.org/stable/43154374>>.

Weinberg, J. M. (2007), “How to Challenge Intuitions Empirically Without Risking Skepticism”, *Midwest Studies in Philosophy*, Vol. 31, No. 1, pp. 318-43.

Weinberg, J. M. (2016), “Going Positive by Going Negative; On Keeping X-Phi Relevant and Dangerous”, *A Companion to Experimental Philosophy*, Edited by J. Sytsma & W. Buckwalter, Wiley & Sons Ltd., pp. 71-86.

Williamson, T. (2007), *The Philosophy of Philosophy*, Malden, Blackwell Publishing Ltd.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی